

مطالعه تطبیقی بازار تجاری و بازار اجتماعی با نگاهی معطوف به بازارهای تاریخی دزفول و شوشتر به عنوان بازار تجاری

رضا مسعودی نژاد**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۵/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۲/۱

چکیده

نظری غالب در مطالعات شهری ایران وجود دارد که بازار را به عنوان ستون فقرات ساختار فضایی و اجتماعی شهرهای تاریخی توصیف می‌کند. در این نگاه، روایتی یگانه و جهان‌شمول از بازار ارائه می‌شود که خوانش تکثر بازارهای ایرانی را به محاق برده است؛ اما این مقاله تلاش می‌کند تا تنوع ساختاری و اجتماعی بازار را نشان دهد. این مطالعه از یک سو به مدد شیوه اسپیس سینتکس، به تحلیل توپولوژیک ساختار دزفول و شوشتر پرداخته، و از سوی دیگر به بستر اجتماعی اقتصادی این شهرها توجه کرده است. مقاله حاضر نشان می‌دهد که شهرهای ایران پیش از دوران مدرن، حداقل به دو گونه تقسیم می‌شدند: گروه اول شهرهایی با اقتصاد غیر بازرگانی هستند که در آن‌ها بازار ماهیتی عموماً خرده‌فروشی داشته و فضاهای مهم فرهنگی اجتماعی را در میان خود ندارد. این گونه بازارهای تجاری محض، ستون فقرات ساختار شهر و قلب فعالیت‌های اجتماعی شهر نبوده‌اند. دومین گونه شهرهایی هستند که اقتصاد آن‌ها به‌طور عمده، بر تجارت استوار بوده است. در این شهرها، بازار نه تنها ستون فقرات ساختار شهر و مرکز فعالیت‌های اقتصادی بوده، بلکه خاستگاه بازخوردهای اجتماعی بوده است. در اینجا، از این گونه بازار به عنوان بازارهای تجاری اجتماعی یا به اختصار، بازار اجتماعی یاد شده است. این همان بازاری است که از آن به عنوان نمونه‌اعلای بازار ایرانی یاد می‌شود. این مقاله با تأکید بر تفاوت بازارهای مختلف، توصیف یگانه از بازار ایرانی را به چالش می‌کشد. هدف نهایی مقاله حاضر، مطلقاً ارائه گونه‌شناسی برای بازار نیست، بلکه توجه به تکثر موجود در شهر ایرانی است که خوانش‌های ذات‌گرایانه مدرن آن را نادیده گرفته است.

کلیدواژه‌ها

بازار، ساختار شهر، دزفول، شوشتر، اسپیس سینتکس.

مطالعات معماری ایران

دو فصلنامه معماری ایرانی
شماره ۱۰ - پاییز و زمستان ۹۵

۷۳

پرسش‌های پژوهش

۱. آیا بازار در تمام شهرهای ایران دارای نقش مشابه در ساختار شهر است؟
۲. آیا بازار در دزفول و شوشتر، همان نقش کلیشه‌ای بازار ایرانی را در ساختار شهر ایفا می‌کند؟
۳. آیا شباهت‌هایی میان بازار در شوشتر و دزفول وجود دارد؟
۴. دلایل تفاوت میان نقش فضایی بازار در ساختار شهرهای ایران چیست؟

مقدمه

موضوع مورد توجه در این مقاله، کندوکاو در تفاوت‌های فضایی و اجتماعی اقتصادی بازار در شهر کهن ایرانی تا پیش از تحولات ابتدای قرن بیستم است. بازار به‌عنوان یکی از مهم‌ترین اجزای شهر ایرانی، مورد توجه تمام حوزه‌های مطالعات شهری، از مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی شهری تا برنامه‌ریزی شهری بوده است. با وجود مطالعات فراوان در این زمینه، روایتی رایج و نهادینه‌شده از بازار و جایگاه آن در شهر ایرانی هست که وجود تکثر تاریخی، اجتماعی و اقتصادی شهرنشینی در فلات ایران را نادیده گرفته است. در سده‌های اخیر، به وضوح تمایلی وجود داشته تا به جای تدقیق در خصوصیات متکثر شهر و بازار ایرانی، بر توصیف یگانه و اعلاایی تأکید شود که از آن به‌عنوان بازار ایرانی یاد می‌شود. این تحدید فهم بازار (و همچنین شهر) ایرانی از آنجا موجب آسیب است که این روایت عموماً بر فهم شهر و بازار در جای‌جای ایران تحمیل شده و مبنای مداخلات فیزیکی در شهرهای تاریخی می‌گردد. پیش از ورود به بحث اصلی، در همین مقدمه مایلیم که خاستگاه این مطالعه و مقاله را به‌اختصار بازگو کنیم. بازارهای ایرانی عموماً به‌عنوان ستون فقرات ساختار فضایی شهرهای ایرانی شناخته می‌شوند؛ نظری که به‌روشنی در مطالعات کیوان کریمی (1988 & 2000) تأیید شده است. وی با کمک تحلیل توپولوژیک ساختار تعدادی از شهرهای معروف ایران مانند کرمان، همدان و شیراز نشان داده که بازار قلب ساختار فیزیکی شهر پیش از تحولات مدرن بوده است. اما در مطالعات قبلی نگارنده، تحلیل‌های مشابه روی دزفول نشان می‌داد که بازار دزفول اگرچه عضو مهمی از ساختار شهری است، هسته اصلی ساختار شهر را شکل نمی‌دهد. در نتیجه، این بازار با بازارهایی که کریمی مطالعه کرده، شباهت ندارد. هدف این مطالعه آن بوده که با بررسی شهرهای دیگر، درباره این تفاوت کاوش شود. سؤال اولیه آن بود که آیا دزفول یک مورد منحصر به فرد است یا خیر. بدین منظور، در اینجا علاوه بر دزفول، شوشتر (که خواهرخوانده دزفول محسوب می‌شود) نیز مطالعه شده است. توجه اولیه بر این پرسش متمرکز بوده که: تا چه حد آرایش فضایی شوشتر مشابه دزفول است؟ اگر شباهت‌هایی میان آرایش فضایی و نقش بازار در شوشتر و دزفول وجود دارد، آیا می‌توان نظری ارائه داد تا بتواند ساختار این دو شهر را در کنار شهرهای دیگر همچون شیراز و کرمان تشریح کند؟ علاوه بر این، چگونه می‌توان دلیل یا دلایل تفاوت نقش فضایی بازارها را تشریح کرد؟ به همین منظور، شهرهای اصلی مورد مطالعه در این گفتار، دزفول و شوشتر است، اما به شهرهای دیگری چون کرمان نیز اشاره شده است.

متن حاضر در سه قسمت تدوین شده است: قسمت اول به مرور ایده عمومی غالب درباره بازار ایرانی و نقش اجتماعی و فضایی آن می‌پردازد؛ در این بخش، به‌اختصار به توصیف نمونه اعلاای بازار ایرانی، خاستگاه ارائه تعریف یگانه از بازار ایرانی و تأثیر آن بر فهم شهر ایرانی خواهد پرداخت. در این قسمت، به خلاصه‌ای از نتایج مطالعات کیوان کریمی نیز اشاره خواهد شد. از آنجایی که تحلیل ساختار فضایی در این مطالعه، با روش اسپیس سینتکس و با استفاده از مدل محوری انجام گرفته است، مروری بر بنیان نظری و تکنیکی این شیوه ارائه خواهد شد. متعاقباً و پس از مقدمه‌ای بسیار موجز بر تاریخ دزفول و شوشتر، نتایج تحلیل ساختاری این دو شهر تشریح می‌شوند. سپس، بحث مقاله به بنیان‌های اجتماعی و اقتصادی بازار در این دو شهر خواهد پرداخت تا به نتیجه‌گیری نهایی نزدیک شویم.

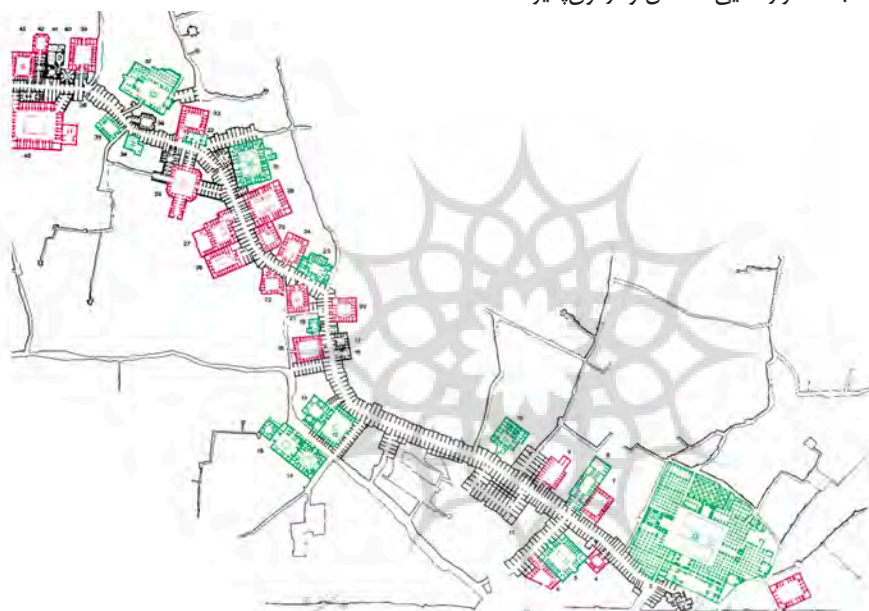
۱. بازار و نقش آن در شهر ایرانی

جامعه‌شناسان شهری و طراحان شهری، از بازار به‌عنوان قلب شهر ایرانی نام می‌برند و معمولاً به‌عنوان نمونه‌ی اعلای این بازارها از بازار اصفهان، کاشان، همدان و یا کرمان یاد می‌شود. اگرچه قسمت عمده‌ای از این بازارها براساس خرده‌فروشی شکل گرفته‌اند، به‌صورت کلی، «بازار ایرانی مجموعه‌ای به‌هم‌پیوسته از بناهای جامع، گذرها، کاروانسراها، میدان‌ها، بناهای مذهبی، حمام‌ها و سایر بناهای عمومی است» (Bonine 1998, 21). مسجدجامع، که مهم‌ترین مرکز سیاسی مذهبی شهر است، و بازار اغلب بنا گذاشته می‌شدند. بنابراین مسجدجامع در بعضی اوقات در کنار یا بخشی از بازار است. علاوه بر این بازار، محلی برای پاسداشت اتفاقات سیاسی مهم یا عدم پاسداشت چنان اتفاقی، برای بیان مخالفت‌های سیاسی بوده است (فلور ۱۳۶۸). بازار محدود به فعالیت‌های تجاری در راسته‌ها، سراها، تیمچه‌ها و قیصریه‌ها نبوده، بلکه یکی از مهم‌ترین فضاهای شهری برای برگزاری مراسم آیینی بوده است. در ایام مراسم محرم، نه‌تنها بازار از مراکز مهم مراسم بوده است، بلکه بسیاری از فضاهای تجاری، به‌منظور تأمین فضای عزاداری تغییر کاربری می‌دادند. در بسیاری از شهرها چون کاشان و اردبیل، بازار از مهم‌ترین مقصدهای هیئت‌های عزاداری ایام محرم بوده و هست. به عبارت دیگر، بازار تنها یک مرکز تجاری به‌شمار نمی‌آمده، بلکه همواره مکانی برای بازخوردهای اجتماعی، فعالیت‌های فرهنگی و آیین‌های مذهبی بوده است. همان‌طور که منصور فلامکی اشاره می‌کند: «... بازار در شهرهای ایران، ستون فقرات آن‌هاست. بازار قلب شهر است و همان نقشی را که پیا تراها در شهرهای قرون وسطایی اروپا دارند و هیروباها در شهرهای ژاپن تا پیش از دوران صنعتی مدرن، در شهرهای ما به عهده دارد» (فلامکی ۱۳۷۱، ۲۷۰-۲۷۱). از منظر تحول ساختاری، محسن حبیبی توضیح می‌دهد: «از توصیفی که سیاحان از ریخت شهر و ساخت کالبدی آن ارائه می‌دهند، می‌توان نتیجه گرفت که در سراسر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم میلادی، بافت شهر و سازمان فضایی آن تفاوت‌های عمده‌ای (از نظر ساختی و ماهوی) را با شهر دوره‌ی صفوی (مکتب اصفهان) نشان نمی‌دهد. بازار کماکان لولای اصلی و ستون فقرات شهر است و چون همیشه علاوه بر نقش اقتصادی تجاری خود، مکان تظاهرات تمامی اشکال و شکل‌بندی‌های اجتماعی فرهنگی نیز می‌باشد» (۱۳۷۵، ۱۲۱).

احمد اشرف معتقد است: «شهرهایی که فرومانروایان اسلامی بنیان گذارند، دو پایه‌ی اصلی داشت: یکی مسجدجامع و دیگر بازار» (۱۳۵۳، ۱۸). وی درباره‌ی جایگاه اجتماعی و اقتصادی بازار، در جای دیگر اشاره می‌کند: «بازارها ستون فقرات نظام اجتماعی شهرها بودند و شالوده‌ی زندگی اقتصادی و اجتماعی در شهرها را تشکیل می‌دادند» (۱۳۵۹، ۲۳). وی اضافه می‌کند: «در بازارهای اسلامی، تجار بزرگ دارای موقعیتی ممتاز بودند و پایگاه اجتماعی آنان از پایگاه اجتماعی کسبه و پیشه‌وران که در اصناف متشکل می‌شدند، کاملاً متمایز بود. به بیان دیگر، تجار از یک سو از اهل بازار متمایز بودند و از سوی دیگر، در رأس هرم قدرت و منزلت و ثروت بازار جای داشتند. گذشته از آن، تجار بزرگ همراه علمای روحانی و عمال دیوانی از اعیان شهر به‌شمار می‌آمدند و در رده‌بندی قدرت و منزلت، بعد از علما و عمال دیوانی قرار داشتند. حتی در بسیاری از موارد، از نظر ثروت و درآمد، از رده‌های دیگر اعیان شهر فراتر می‌رفتند» (همان، ۲۶). در مقاله‌ای دیگر، اشرف به‌تفضیل، به رابطه‌ی تاریخی میان بازاریان و علما به‌عنوان متفقین سیاسی در مقابل حکومت می‌پردازد و اشاره می‌کند که نزدیکی فیزیکی و وابستگی متقابل مسجد و بازار در ساختار شهر اسلامی، ارتباط تنگاتنگ میان این دو گروه را تقویت می‌کرده است (Ashraf 1988, 541-542). در حقیقت، نفوذ اجتماعی تجار و بازاریان از طریق تأسیس مکان‌های فرهنگی و موقوفات و حمایت مستقیم مالی آنان از آیین‌های مذهبی، اعمال و به نمایش گذاشته می‌شده است. این رابطه‌ی تنگاتنگ میان ساختار فرهنگی مذهبی و اقتصادی شهر، به شکل عینی در تکرار کاربری‌ها سازمان‌یافته در بازار متجسد شده است (نک: تصویر ۱).

از نظر ساختاری فضایی، بازارها عموماً (نه همواره) به‌صورت خطی احداث و فضاهای عمومی و اجتماعی فرهنگی مهم همچون مساجد، مدارس، حسینیه‌ها و تکایا در آن سازمان‌دهی می‌شدند. این مجموعه متنوع، ستون فقرات شهر را تشکیل می‌داده است. مطالعات کیوان کریمی بر روی شش شهر ایرانی به کمک روش اسپیس سینتکس، به بهترین وجهی این موضوع را نشان داده است. مطالعات کریمی روی کرمان، شیراز، همدان، سمنان، کرمانشاه

و قزوین نشان می‌دهد که در تمام این شهرها، بدون هیچ استثنایی، بازار هسته اصلی ساختار فضایی شهر را شکل می‌دهد؛ در نتیجه، بازار مقصد مسیرهای اصلی شهر بوده است (Karimi 1998 & 2000). بازار کرمان (که نمونه‌ای از بازارهای خطی است) از شرق به غرب کشیده شده و راه‌های اصلی این هسته را به سایر بخش‌های شهر متصل می‌کند (تصویر ۲). این بازار نمونه‌ای از بازار با ساختار خطی است. در شیراز، همانند کرمان، بازار هسته ساختار شهر را تشکیل می‌دهد، اما دارای شکلی حلقه‌ای است که به سمت شمال و جنوب گسترش پیدا کرده است. در تمام این شهرها بازار نه تنها نقش ستون فقرات ساختار فضایی شهر را نیز بازی می‌کند، بلکه همان گونه که اشاره شد، فضاهای عمومی، اجتماعی، مذهبی و بازرگانی را نیز در میان خود سامان‌دهی می‌کند و به‌طور واضح، یک مرکز اجتماعی اقتصادی است. اهمیت مطالعات کریمی بدین سبب است که نتایج وی حاصل توصیفات غیرقابل امتحان نیستند، بلکه گزاره‌هایی مستدل و آزمون‌پذیرند.



تصویر ۱: بازار اصفهان، مراکز مذهبی (سبز)، مراکز بازرگانی (قرمز)، بخش‌های رنگ‌آمیزی نشده شامل خرده‌فروشی‌هاست (Ardalan & Bakhtiar 1973)



تصویر ۲: تحلیل توپولوژیک ساختار شهر قدیم شیراز (راست) و کرمان (چپ)، بازار به‌عنوان ستون فقرات ساختار هر دو شهر خودنمایی می‌کند (Karimi 1998, 160 & 161).

این مرور موجز و کوتاه، روایتی بسیار آشنا و پذیرفته‌شده از بازار ایرانی ارائه می‌دهد، روایتی انکارناپذیر که متکی بر انبوهی از گزارش‌های تاریخی، روایت‌های مستشرقان و نمونه‌های متعدد شهری است. اما در کنار همین گزارش‌های متعدد که ادبیات مطالعات شهری ما از آن لبریز است، گزارش‌های تاریخی دیگری نیز هست که کمتر تکرار یا مورد توجه قرار گرفته‌اند. عموماً مطالعات دانشگاهی تمایل دارند که درباره اهمیت جاها و شهرها صحبت به میان آورند، نه درباره بی‌اهمیت بودنشان. برای مثال، بعید است یک مطالعه درباره بازار دزفول و شوشتر تأکیدی بر گزارش‌هایی بکنند که این بازارها را بی‌اهمیت توصیف می‌کند؛ گزارش‌هایی که وجود دارند اما معمولاً ترجیحی بر نادیده گرفتنشان وجود دارد. برای مثال، حاج عبدالغفار نجم‌الملک، در سال ۱۸۸۲ میلادی به خوزستان رفته، می‌نویسد: «دزفول بازار معتبری ندارد» (۱۳۴۱، ۲۳). کرزون که شوشتر را در سال ۱۸۸۹ بازدید کرده می‌نویسد: «اینجا خان و کاروانسرای در بازار برای بازرگانان همانند دیگر شهرهای خاوری وجود ندارد» (Curzon 1892, 368). این نمونه‌ای است از همان گزاره‌های کوتاهی که معمولاً تمایلی به توجه بدان‌ها وجود ندارد. اما زمانی که می‌یابیم که یافته‌های کریمی درباره شهرهایی همچون شیراز و کرمان و همدان، درباره دزفول صدق نمی‌کند، باید به روایت‌های نادیده گرفته شده توجه بیشتری نماییم و این سؤال را مطرح کنیم که آیا آن گزاره‌هایی که مورد بی‌مهری ما هستند، می‌توانند کلید فهم بهتر شهر ایرانی باشند. آیا به‌راستی این روایت معمول از شهر و بازار ایرانی، توصیف‌گر بازارها و شهرها در تمام پهنه ایران است؟ یا آنکه این توصیف، به کلیشه‌ای ذات‌گرایانه برای بازار ایرانی بدل شده است و نمی‌توان آن را آیین تمام‌نمای تجربه متکثر تاریخی شهرنشینی در فلات ایران دانست. آیا تلقی «بازار ایرانی» خواهرخوانده کوچک‌تر اصطلاح بحث‌برانگیز «شهر اسلامی» نیست؛ تلقی یگانه‌ای از شهر که مستشرقان ابداع و سپس آن را درباره شهرهایی در بسترهای کاملاً متفاوت تعمیم داده‌اند. مسئله در اینجا آن نیست که روایت شهر اسلامی یا بازار ایرانی براساس فرض‌ها و ارجاعات غلط بنا شده، بلکه مشکل در «فروکاستن موضوع»، نحوه تعمیم دادن و نیز تمایل به رسیدن نتایج پیش‌ساخته است (در این باره نک: Azimzadeh 2003, 146). اهمیت مطرح کردن این سؤال بدان دلیل است که نه فقط در حوزه مطالعات شهری و معماری، بلکه در حوزه‌های دیگر فرهنگی، از اوایل قرن بیستم میلادی با نخله‌ای ذات‌گرایانه، به‌طور گسترده دست به تولید کلیشه‌هایی زده‌ایم که هدفشان معرفی یک گونه خاص به‌عنوان نمونه اعلا و ناب از تجربه‌های فرهنگی ماست. فراتر از این، مدل‌های اعلا (یا کلیشه‌ها) نه تنها به ابزار توصیف، بلکه به ملاکی برای سنجش اصالت (ایرانی) آن تجربه‌های تاریخی و فرهنگی بدل شده‌اند. این به نوعی مشابه روندی است که از نگاه ادوارد سعید (Said 1978)، به استحال «شرق» به وسیله «تلقی شرق» انجامید. نهادینه شدن این رویه در طول زمان به شکل ناخودآگاه، به کاستن تجربه‌های متکثر تاریخی فرهنگی ما به یک تجربه خاص انجامیده است. بن‌مایه‌های این رویه را می‌توان نه تنها در چارچوب شرق‌شناسی ادوارد سعید دید، بلکه می‌توان به آن، از منظر نظریه گفتمان (دیسکورس) فوکو (Foucault 1972 & 1977) و همچنین نظریه روایت و تصور تاریخی هایدن وایت (White 1975 & 1987) پرداخت. اما در اینجا مایلیم به اختصار آن را در ارتباط با مرام (ایدئولوژی) مدرنیزاسیون ایران تشریح کنم.

ریشه‌های فکری مدرنیزاسیون پهلوی اول، از دوران انقلاب مشروطه به‌مرور شکل گرفته بود. همان‌طور که اتابکی و زورخر (Atabaki & Zurcher 2003) نشان داده‌اند، مدرنیزاسیون در ایران متکی بر مرام ملی‌گرایی- غیرمذهبی استوار بود که از طریق یک نظام سیاسی استبدادی اعمال می‌شد. اتابکی (۲۰۰۳) توضیح می‌دهد که بسیاری از روشنفکران و فعالان سیاسی، به‌شدت مجذوب مرام استبدادی راست‌گرایی بودند که اروپای قرن نوزدهم را در بر گرفته بود. روشنفکران و تحول‌خواهان ایرانی نه تنها قائل به تمرکز قدرت سیاسی بودند، بلکه معتقد بودند که توسعه‌یافتگی و دولت مدرن مستلزم از میان بردن تکثر در همه زمینه‌هاست؛ در نتیجه، یکی از اهداف عملیاتی برنامه مدرنیزاسیون در ایران، نه تنها ایجاد یک دولت مرکزی و انحلال نظام سیاسی متکی به قدرت‌های محلی بود، بلکه تحدید و در نهایت ملغی کردن تکثر فرهنگی بود. برای مثال، در همان سالی که رضاخان به سلطنت می‌رسد، محمد افشار در سرمقاله اولین شماره مجله آینده (۱۳۰۳) می‌نویسد که اتحاد ملی به‌معنای یکپارچگی سیاسی، فرهنگی و اجتماعی است که برای حصول آن لازم است زبان، رسوم و لباس‌های محلی برچیده شوند، مردم ایران از کرد، لر،

عرب، ترک و قشقایی، باید همه تفاوت‌ها را کنار بگذارند، در غیر این صورت استقلال سیاسی و جغرافیایی ما در خطر خواهد بود. در همین باره، تولید کلیشه‌های فرهنگی در زبان، هنر، معماری و حتی روایت کلیشه‌ای از تاریخ ایران، یکی از وجوه روند مدرنیزاسیون ایران بوده است. در این روند، نوعی خاص از زبان، معماری، آداب و سنن و حتی مذهب، به‌عنوان نمونه‌اعلای ایران، تولید و تبلیغ شده است. این روند تا جایی پیش رفته که حتی ذهن متخصص هر حوزه، با آن کلیشه‌ها اشباع شده است. برای مثال، اگر ما از مسجد ایرانی سخن به میان بیاوریم، به احتمال بسیار زیاد، بنایی با گنبد در ذهن معماران تحصیل کرده و مردم عادی متبادر خواهد شد، درحالی‌که مساجد تاریخی حداقل در خوزستان و فارس از نوع تک‌شبستانی و فاقد گنبد بوده‌اند. از مسجد کوچکی چون مسجد دروازه در دزفول تا مسجدجامع دزفول و شوشتر و مسجدجامع نو و عتیق شیراز که متعلق به دوره‌های متفاوت‌اند، هیچ‌کدام گنبد ندارند. در ذهن ناخودآگاه یک خوزستانی یا شیرازی، گنبد نه نشان مسجد، که یادآور بقعه و بارگاه است. بارگاه‌هایی چون مقبره شاه رکن‌الدین دزفول یا بارگاه شاه‌چراغ و برادرش سبزی‌قا در شیراز و دزفول. اما روند یک‌صدساله تولید و تحمیل کلیشه‌های فرهنگی به‌حدی گسترش یافته است که عموماً حتی مشاهدات ما را نیز تحت تأثیر داده و معوج می‌کنند. این موجب نیاز دوچندان ما به روش‌های مطالعه‌ای است که تأثیر کلیشه‌ها را بر ذهن ما محدود کند.

۲. توپولوژی و شهر، مقدمه‌ای بر شیوه اسپیس سینتکس

فهم مدرن فضا، برخلاف تعریف نیوتونی آن، امری منتسبی و نظامی است که بر پایه «رابطه‌ها» تعریف می‌شود. در فرضیه فضای نسبی، که به‌خصوص لایننز در عمومیت دادن به آن مؤثر بوده، فضا به‌واسطه رابطه میان چیزهای دیگر به‌وجود می‌آید و دارای وجودی مستقل و قائم به خود نیست، به همین سبب دارای ذاتی منتسبانه^۱ است (نک: Harvey 1973, 13). در مثالی مشهور، برتراند راسل سعی در توضیح پیچیدگی نظری مفهوم «رابطه» به‌عنوان ذات فضا کرده است. من مایلم آن مثال را ایرانی کنم. وقتی می‌گوییم «شوشتر در شرق دزفول است»، یک نظام فضایی رابطه‌ای را توصیف می‌کنیم. موجودیت این رابطه فضایی به وجود این دو شهر وابسته است، اما خصایص و کیفیت آن مستقل از خصوصیات آن دو شهر است، زیرا این رابطه فضایی به رابطه میان دو شهر معطوف است، نه خود آن شهرها. در نتیجه، تغییرات احتمالی در این دو شهر، تأثیری بر رابطه توصیف‌شده ندارد. مثال دیگر آنکه: شهر و فضاهای شهری حاصل کنار هم قرار گرفتن بناها هستند، در نتیجه، وجود آن‌ها وابسته به وجود ساختمان‌هاست. اما در عین حال شهر و فضاهای شهری دارای کیفیتی مستقل از آن بناها هستند. پس درک ساخت فضاهای شهر به دریافت و فهم چگونگی رابطه میان بناها وابسته است، نه خود بناها.

معماران، طراحان شهری و جغرافی‌دانان برای طراحی یا توصیف محیط مصنوع و طبیعی از زبان هندسی استفاده می‌کنند تا ابعاد، شکل و فرم فضا را توصیف کرده و به تصویر بکشند. این توصیفات هندسی عموماً به کمک نقشه ارائه می‌شوند. از آنجایی که هندسه روی شکل‌ها و اندازه‌ها متمرکز است، در توضیح رابطه‌ها (که ذاتی غیرهندسی دارند) دست خالی به‌نظر می‌آید، و این درست چیزی است که توپولوژی (از دیگر شاخه‌های ریاضیات) بدان معطوف است. بنیاد توپولوژی بر نظریه گراف استوار است که به جای توصیف شکل اجزای یک سیستم، به رابطه میان آن‌ها و چگونگی پیکربندی آن اجزا به‌عنوان یک کل متمرکز است. توپولوژی به‌عنوان یکی از شاخه‌های ریاضیات توسط لوناردو اویلر (ریاضیدان قرن هجدهم) وقتی پایه‌گذاری شد که وی سعی کرد تا یک چیستان درباره شهر کونیگسبرگ را حل کند. از این شهر، دو رودخانه عبور می‌کرد که تشکیل جزیره‌ای در شهر می‌دادند و هفت پل بخش‌های مختلف شهر را به هم متصل می‌کردند. چیستان این بود که چطور یک نفر می‌تواند در میسری حرکت کند به طوری که از روی هر کدام از هفت پل، فقط یک بار رد شود و دوباره سر جای اولش بر گردد. اویلر در مقاله‌اش (Euler 1741) توضیح می‌دهد که اگرچه این سؤال به نظر سؤالی هندسی می‌آید، در اصل، حل این مسئله به هندسه و اندازه‌گیری مسافت نیاز ندارد، بلکه باید به «هندسه موقعیت» متوسل شد. هندسه موقعیت همان چیزی است که ما از آن امروزه به‌عنوان نظریه گراف نام می‌بریم که بن‌مایه توپولوژی است (نک: Alexanderson 2006). اویلر برای حل کردن چیستان لازم داشت تا به چگونگی پیکربندی بافت شهری به‌عنوان یک کل توجه

کند، نه به هندسه و شکل و ابعاد میدان‌ها، یا طول و عرض پل‌ها و خیابان‌ها. قصه حل چیستان کونیکسبرگ بر این نکته دلالت دارد که «پیکربندی فضایی شهر» یک نظام توپولوژیک است و به وسیله توپولوژی قابل فهم است و نه هندسه که به شکل‌ها توجه دارد.

نظریه گراف و توپولوژی در تحلیل محیط مصنوع^۲، در اواخر دهه ۶۰ میلادی و به خصوص دهه ۷۰ میلادی، به کار گرفته شد. لوین (Levin 1964)، مارچ و استدمن (March & Steadman 1971)، مارچ و لیسلی (March & Leslie 1972)، اندرسون (Andreson 1975)، و استدمن (Steadman 1983) از جمله کسانی بودند که می‌توان از آن‌ها به‌عنوان پیشروان این روش یاد کرد. اما شاید مهم‌ترین سهم در این زمینه به بیل هیلیر متعلق باشد. کارهای وی و همکارانش از این جهت حائز اهمیت بوده که نه تنها از نظریه گراف برای فهم فضای مصنوع استفاده کرده‌اند، بلکه سهمی در توسعه شیوه‌های محاسباتی توپولوژیک جدید نیز داشته‌اند. اما فراتر از این، مطالعات هیلیر در دهه هفتاد به ارائه نظریه اسپیس سینتکس^۳ منجر شد (Hillier et al. 1976)، که بعدها به‌طور منسجم و با مشارکت جوولین هنسن در کتاب *منطق اجتماعی فضا* منتشر گردید. این نظریه در واقع یک نظریه اجتماعی است که مفهوم فضا در آن، نقشی محوری دارد و از این جهت، شباهت بسیاری با نظریه اجتماعی ساختاردهی^۴ گیدنز (Giddens 1984 & 1979) دارد. خوب به خاطر دارم که این شباهت نظری باعث می‌شد معمولاً هیلیر در کلاس درس بر این نکته تأکید کند که کتاب *منطق اجتماعی فضا* (Hillier & Hanson 1984) و ساختاردهی گیدنز در یک سال منتشر شده‌اند. از سوی دیگر، ناگفته پیداست که اسپیس سینتکس با نظریه ساختارگرایی لوی-استراوس (Levi-Strauss 1963) نیز نزدیکی فراوانی دارد.

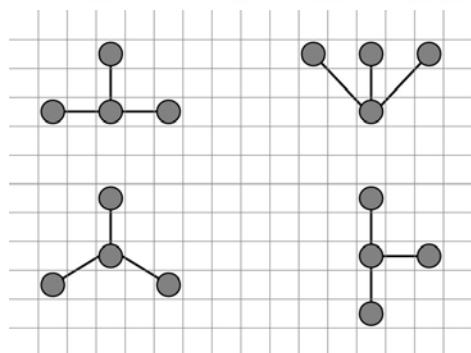
اسپیس سینتکس در واقع، مجموعه‌ای از نظریه‌ها و تکنیک‌هایی است که تلاش می‌کند تا روند تأثیر پیکربندی فضایی محیط مصنوع بر فعالیت‌های روزمره و بازخوردهای اجتماعی را به شکل متقن توضیح دهد. در کتاب *منطق اجتماعی فضا*، هیلیر و هنسن تلاش کرده‌اند تا رابطه میان «محتوی اجتماعی ساختار فضا» و «محتوی فضایی ساختار اجتماعی» را بکاوند و نشان دهند که چگونه پیکربندی فضایی محیط مصنوع در درون خود، حامل محتوی و اطلاعات اجتماعی است. از آنجایی که حاصل این تلاش، مانند گیدنز یا استراوس فقط به شکل یک نظریه نبوده بلکه مجموعه‌ای از تکنیک‌های محاسباتی را هم شامل می‌شده، در عمل می‌تواند کارکرد فراوانی برای برنامه‌ریزان و طراحان شهری داشته باشد. بسیاری حتی به اشتباه، کل نظریه را به‌عنوان یک روش محاسباتی در برنامه‌ریزی شهری فرض می‌کنند.

اگرچه اسپیس سینتکس از جهت نظری و تکنیکی در چند دهه گذشته، تغییر و توسعه یافته است، بنیاد آن بر علم‌باوری دهه ۶۰ میلادی استوار است. همان‌گونه که از نام نظریه هیلیر برمی‌آید، وی همانند کریستوفر الکساندر (۱۹۷۸) از نظریه‌های زبان‌شناسی، مفاهیم بسیاری به عاریت گرفته است. مدعای هیلیر آن است که در ساختار فضایی محیط مصنوع، «منطقی عمومی» وجود دارد که فارغ از اقلیم و تفاوت‌های فرهنگی است (نک: Hillier and Hanson 1984). این منطق عمومی مشترک البته بر شباهت شکلی دلالت ندارد، بلکه بر نظمی بنیادی در «پیکربندی ساختار فضای مصنوع» دلالت دارد که از منظر هندسی، مخفی است. اما می‌توان به کمک روش‌های توپولوژیک آن را فهم کرد و به نمایش گذاشت. در این نقطه نظرها به‌خوبی طنین نظریه‌های ساختارگرایی زبان‌شناختی شنیده می‌شود؛ نظریه‌هایی که به‌خصوص توسط نوام چامسکی (Chamsky 1957) با انقلابی مواجه شدند. لازم است در اینجا به این نکته اشاره شود تا اصطلاح زبان‌شناسی «سینتکس» (که بخشی از نام کتاب چامسکی و نظریه هیلیر است) ممکن است سهواً معادل «نحو» فرض شود، اما نحو معادل گرامر و متفاوت از مفهوم سینتکس در زبان‌شناسی است که شاید نتوان به‌سادگی، معادل فارسی مناسبی برای آن ارائه کرد.

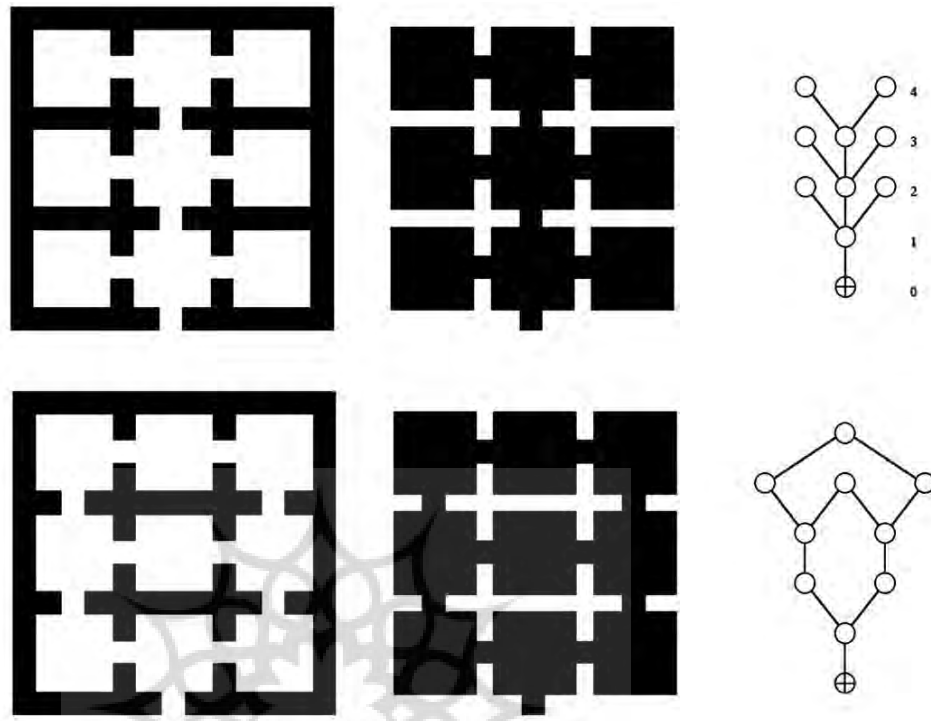
یکی از دلایلی که هیلیر به روش‌های غیرهندسی روی آورد، آن بود که وی معتقد است که نظریه‌های معمارانه همواره بر این امر متمرکز بوده‌اند که محیط «چه شکلی» باید به نظر بیاید. به زبان دیگر، نظریه‌های معماری به‌طور عمده، بر تحلیل‌های شکلی و زیبایی‌شناسانه متمرکز بوده‌اند. این در حالی است که مطالعات معماری و شهری از این رنج می‌برند که فاقد یک زبان تحلیلی‌اند که بتواند تشریح کند که فضاها را «چگونه عمل» می‌کنند (Hillier

1996). این در واقع همان موضوعی است که اسپیس سینتکس بر آن متمرکز است. این نشان می‌دهد که نظریه هیلیر به چگونگی عملکرد فضا توجه دارد، نه طراحی معمارانه آن. همان‌طور که نام این نظریه (اسپیس سینتکس) دلالت می‌کند، نظریه قائل بر آن است که فضا اصولاً دارای یک ساخت «سینتکسی» است. به همین سبب، مهم‌ترین خصیصه‌ای که این روش بر آن متمرکز است، پیکربندی فضا است.

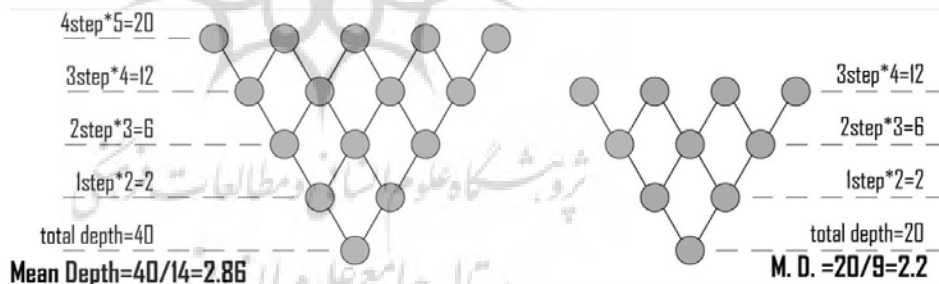
هیلیر (۱۹۹۶) توضیح می‌دهد که پیکربندی مفهومی است که کل یک سیستم فضایی، نه بخش‌ها و اجزای آن را تشریح می‌کند، نه بخش‌ها و اجزای آن را. در واقع، پیکربندی مجموعه‌ای از رابطه‌های میان اجزاست که کل ساختار را شکل می‌دهد. دو خصوصیت ساده پیکربندی را می‌توان به کمک تصویر ۳ و ۴ نشان داد. اول آنکه در تصویر ۳ درحالی‌که چهار گراف از نظر هندسی متفاوت‌اند، همه آن‌ها از نظر توپولوژیک یکسان‌اند. تمام گراف‌ها (در تصویر ۳) از چهار گره تشکیل شده‌اند و در همه آن‌ها به کمک سه اتصال سه گره در سیستم به گره چهارم (در وسط) مرتبط شده‌اند. از منظر توپولوژی، شکل آن اجزا، طول و زاویه اتصال آن‌ها فاقد اهمیت است. دوم اینکه ایجاد تغییر در یک بخش از یک سیستم می‌تواند منجر به تغییر اساسی در پیکربندی شود. به زبان دیگر، تأثیر یک تغییر می‌تواند مقیاسی به مراتب بزرگ‌تر از اندازه هندسی آن داشته باشد. برای مثال در تصویر ۴، می‌بینیم که با افزودن یک اتصال، هندسه مجموعه ممکن است تغییر عمده‌ای نکرده باشد، اما گراف معرف مجموعه دچار تغییر جدی شود. این دو مثال ساده کمک می‌کند که تفاوت میان هندسه و توپولوژی یک سیستم به‌طور ساده درک شود. در اینجا بنای آن نیست که به جزئیات فنی و محاسبات اسپیس سینتکس پرداخته شود، اما به‌اختصار، به اصول و مفاهیم روش‌های تحلیلی آن می‌پردازیم. محاسبات توپولوژیک برای توضیح یا توصیف پیکربندی یک سیستم فضایی، براساس دو «واحد» اندازه‌گیری یا نمایه^۶ پایه انجام می‌شود: نمایه اتصال^۷ و عمق^۸. مقدار عددی اتصال هر گره در یک گراف، معرف تعداد اتصالات یا رابطه‌هایی است که آن گره را به گره‌های مجاور متصل می‌کند؛ مثلاً در تصویر ۳، عضو میانی دارای سه اتصال است. در عوض، عمق در گراف دلالت بر فاصله دارد. برای مثال، می‌گوییم فاصله گره الف تا ب، دو گام^۹ است، اما این واحد بر فاصله متریک یا طولی دلالت ندارد، بلکه حکایت از فاصله توپولوژیک دارد. هر گام ممکن است دو متر یا ده متر باشد. در واقع، فاصله متریک از نظر توپولوژیک سهل و ممتنع است. مهم این است که آیا ارتباط بلافاصله بین دو گره دیگر وجود دارد؟ اگر خیر، چند گام میان دو گره فاصله هست. این موضوع برای کسانی که از نقشه متروها استفاده می‌کنند، موضوعی آشناست. در نقشه متروها که در واقع نوعی گراف توپولوژیک هستند، مسافران به تعداد ایستگاه‌هایی (گره‌ها) که باید عبور کنند یا تعداد تغییر خط توجه دارند. موقعیت توپولوژیک یک گره در گراف معمولاً به کمک مجموع کل و متوسط فاصله آن گره از تمام گره‌های دیگر موجود در گراف، توضیح و توصیف می‌شود. این دو به اصطلاح، «عمق کل» و «عمق متوسط» هر گره نامیده می‌شوند که در تصویر ۵، شیوه محاسبه آن‌ها برای گره پایه نشان داده شده است.



تصویر ۳



تصویر ۴: (Hillier 1996, 21)



تصویر ۵: محاسبه عمق کل و متوسط

واحدهای اندازه‌گیری اتصال و عمق، اگرچه نمایه‌های پایه و مهمی در محاسبات گراف‌اند، محدودیت‌های خاص خود را دارند؛ برای مثال، از آنجایی که تعداد اجزا در یک سیستم، بر مقدار عددی این نمایه‌ها اثر دارد (نک: تصویر ۵)، مقادیر عددی در یک مجموعه با ۱۰ گره را نمی‌توان با مجموعه‌ای دارای ۱۵ گره مقایسه کرد. به زبان دیگر، اگرچه این نمایه‌ها به ما کمک می‌کنند جایگاه هر گره را با گره‌های دیگر در همان گراف مقایسه کنیم، مقایسه مستقیم گراف‌هایی را که اندازه مختلف دارند، ممکن نیست؛ برای مثال در تصویر ۵، اگرچه ساخت پیکربندی هر دو سیستم مشابه است، چون تعداد اجزای آن‌ها یکی نیست، مقادیر عددی محاسبه‌شده در دو گراف قابل مقایسه نیستند. برای رفع این مشکل، هیلیر و همکارانش در چند دهه گذشته، واحدهای هنجار شده (یا نرمالیزه شده) متعددی برای محاسبات گراف ارائه کرده‌اند. واحدهای هنجار شده امکان این را ایجاد می‌کنند که سیستم‌های با اندازه متفاوت

مقایسه شوند. انسجام^{۱۱} یکی از مهم‌ترین واحدهایی است که توسط هیلیر و همکارانش معرفی شده که یکپارچگی یک گراف را نشان می‌دهد. انسجام، نمایه‌ای هنجار شده است که براساس واحد فاصله در گراف محاسبه می‌شود. به زبان ساده، اگر بخشی از یک گراف دارای بالاترین مقدار انسجام باشد، آن گره مرکز یا قلب توپولوژیک آن سیستم محسوب می‌شود که در واقع در دسترس‌ترین بخش سیستم از تمام نقاط دیگر گراف محسوب می‌شود. مقدار انسجام را می‌توان در مقیاس‌های مختلف محاسبه کرد؛ مهم‌ترین آن‌ها انسجام کلان^{۱۲} و انسجام محلی^{۱۳} هستند. در روش معمول، مقدار عددی اجزای سیستم به‌وسیله رنگ‌آمیزی به نمایش گذاشته می‌شود. این شیوه کمک می‌کند تا نتایج راحت‌تر خوانده و درک شوند؛ حتی کمک می‌کند تا بدون تشریح جزئیات شیوه محاسبه، کلیات محاسبات به‌سادگی درک شوند. در نتیجه، بدون آنکه وارد جزئیات شیوه محاسبه شویم، در بخش بعدی، نتایج این محاسبات در خصوص شهر دزفول و شوشتر، به شکل بصری نشان داده شده و تشریح می‌شوند.

در اینجا مایلیم اشاره کنیم که در این مطالعه، از اسپیس سینتکس به‌عنوان یک «روش» استفاده شده است، اما از شیوه «وجودشناسی» و «معرفت‌شناسی» غالب در مطالعات معمول اسپیس سینتکسی تبعیت نشده است. معمولاً متدولوژی (روش‌شناسی) ندانسته به «روش» کاسته می‌شود، اما از جهت نظری، متدولوژی چهارچوبی است شامل «روش»، «وجودشناسی» و «معرفت‌شناسی» (نک: Bryman 2012, 27-35). پژوهشگران حلقه اسپیس سینتکس، عموماً مطالعاتشان بر پایه روش (تحلیل‌های توپولوژیک و در چهارچوب (وجودشناسی) عینیت‌گرایانه و (معرفت‌شناسی) قطعی‌گرایانه انجام می‌شود؛ هرچند که در این مطالعات، معمولاً سخنی از وجودشناسی و معرفت‌شناسی به میان نمی‌آید. در این چهارچوب، پدیده‌های شهری به‌عنوان اموری بیرونی فرض می‌شوند که می‌توان بدون توجه به بستر اجتماعی‌شان آن‌ها را فهم کرد. به‌علاوه، نتایج به‌دست‌آمده به‌عنوان اصولی جهان‌شمول فرض می‌گردد. این رویه‌ها ریشه در خاستگاه اولیه اسپیس سینتکس دارد، اما پر تعداد بودن برنامه‌ریزان شهری در حلقه پژوهشگران اسپیس سینتکس نیز باعث شده تا این چهارچوب نظری بدون آنکه درباره آن‌ها سخنی گفته شود، به‌عنوان یک فرض پذیرفته‌شده به‌حساب آید. اما افرادی (از جمله نگارنده) در میان پژوهشگران حلقه اسپیس سینتکس وجود دارند که با وجود استفاده از شیوه توپولوژیک برای فهم ساختار فیزیکی فضای شهری، نگاه عینیت‌گرا و قطعی‌گرا را در کاوش بسیاری از موضوعات شهری سؤال‌برانگیز می‌دانند. مطالعه این گروه عموماً بر روی پدیده‌های فرهنگی متمرکز است که نمی‌توانند از منظر عینیت‌گرایانه تشریح شوند. به‌علاوه این گروه یافته‌هایشان را قطعی و اصولی جهان‌شمول فرض نمی‌کنند، بلکه نتایجشان را فقط در بستر اجتماعی خاص خود قابل بسط می‌شمارند. همان‌طور که در مقدمه آمد، اصولاً نوک پیکان نقد این پژوهش، به این سمت نشانه رفته که یافته‌هایمان درباره بازار در برخی شهرهای ایرانی، نباید به شکل بی‌مالات بر فهم دیگر شهرها تحمیل شود. در واقع تلاش آن است که خوانشی از بازار ارائه شود که بر مطالعه همزمان «ساختار فضایی بازار به‌عنوان امری بیرونی» و «نظام فرهنگی اجتماعی تولیدکننده» آن استوار باشد. بن‌مایه این مطالعه بر این امر دلالت دارد که ساختار شهر به‌عنوان حاصل تجربه شهرنشینی نمی‌تواند بدون بستر تاریخی و اجتماعی آن فهم شود.

۳. شهر دزفول و شوشتر

شهرهای دزفول و شوشتر در شمال دشت خوزستان و در جنوب غربی ایران واقع شده‌اند. خوزستان بدون تردید یکی از کهن‌ترین حوزه‌های کشاورزی و شهرنشینی در فلات ایران است که بزرگ‌ترین رودخانه‌های کشور یعنی کارون و دز و کرخه در آن جاری‌اند. امپراتوری ساسانی (۲۲۶-۶۵۱ میلادی) با ساخت سیستم عظیم آبیاری در دشت خوزستان، توجه ویژه‌ای به این منطقه نشان داد (نک: Potts 2012, 1082 & 1083). براساس تاریخ کمبریج ایران، این سیستم آبیاری زمانی ساخته شد که علم مهندسی هیدرولیک ایرانیان با تجربیات کم‌نظیر بنایی رومیان به یکدیگر پیوند خورد^{۱۴} (Yarshater 1983, 563). این پیوند حاصل جنگ‌های میان ایران و روم بود که بعد از مدت زمان طولانی، در اوایل قرن سوم به پایان رسید؛ زمانی که شاپور شکست بزرگی بر ارتش روم تحمیل کرد و امپراتور والرین را به اسارت درآورد. شمار زیادی از اسرای رومی توسط شاپور در خوزستان مسقر شدند، جایی که

آن‌ها در احداث سه سیستم عظیم آبیاری در اطراف شوشتر، دزفول و کرخ مشارکت کردند (Frye 1953, 43). در حقیقت، شهرنشینی در شمال دشت خوزستان در پی یک انقلاب کشاورزی به پشتوانه نظام مهندسی آبیاری در دوران ساسانی وارد مرحله تازه‌ای می‌شود. اهمیت این‌گونه انقلاب برای توسعه شهری توسط ویتفولگ (1957) مورد توجه بوده است. وی معتقد است: «مدیریت سیستم بزرگ آبیاری»، در کنار «تولید محصولات کشاورزی»، «مازاد مواد غذایی و تولیدات» و «تقسیم نیروی کار» از عوامل شکل‌گیری جوامع شهری است. به همین سبب، به این گونه جامعه شهری توسط برخی از نظریه‌پردازان، جامعه هیدرولیکی اطلاق می‌شود (نک: Carter 1983; Pacione, 2001). شهرهای دزفول و شوشتر در حقیقت در سایه شهرهای مهمی چون شوش و جندی‌شاپور، از مهم‌ترین شهرهای ساسانی قرار داشتند، اما پس از حمله اعراب و نابودی شوش و جندی‌شاپور، به مرور دزفول و شوشتر به دو مرکز شهری مهم در شمال خوزستان بدل می‌شوند. این دو شهر به دلیل شباهت‌های تاریخی، اجتماعی و فرهنگی همیشه به‌عنوان خواهرخوانده مطرح بوده‌اند (نک: Curzon 1892, 304). درحالی‌که شوشتر شهری همواره پررونق‌تر از دزفول بوده، اما به نظر می‌آید از نیمه قرن نوزدهم میلادی و به‌خصوص پس از یک دوره شیوع بیماری‌های اپیدمیک (نک: کسروی ۱۳۱۲، ۱۷۸-۱۷۹) آن شهر آرام‌آرام اهمیت خود را از دست می‌دهد و دزفول مرکزیت می‌یابد و شوشتر هرگز جایگاه قبلی خود را پیدا نمی‌کند (Layard 1887, 42 & 293; Curzon 1892, 365). وقتی که حاج عبدالغفار نجم‌الملک در ۱۲۹۹ هجری قمری (مصادف با ۱۲۶۱ هجری شمسی و ۱۸۸۲ میلادی) از خوزستان بازدید می‌کند، ظاهراً دزفول از نظر جمعیتی و اقتصادی، جایگاه بهتری داشته است، هرچند که هر دو شهر با مشکلات متعدد مالی جهت توسعه مواجه بوده‌اند (نک: نجم‌الملک ۱۳۴۱، ص ۱۳۱-۱۳۳). نجم‌الملک در آن تاریخ، جمعیت دزفول را دو برابر شوشتر تخمین می‌زند (همان، ص ۲۱، ۲۵ و ۱۳۴).

در این دو شهر، همانند بسیاری از شهرهای دیگر، هر محله اصلی حالت نیمه‌مستقل داشته و محلات به دو دسته حیدری و نعمتی تقسیم می‌شدند و در حال رقابت دائم با هم بودند. لایارد توضیح داده که در هر دو شهر، درگیری دائمی میان خانواده‌های اصلی وجود داشت که هر کدام محلات مختلف شهر را در قلمرو خود داشتند. همچنان‌که وی اشاره می‌کند خانواده‌های متنفذ سید بوده و اطرافیان بسیار متعصب بودند (نک: Layard 1887, 291 & 292). در واقع هر کدام از محلات به‌وسیله یکی از ملاکان بزرگ اداره می‌شده و معمولاً قدرتمندترین خانواده حاکم کل شهر بوده است. ملاکان به‌اصطلاح در یک یارگیری سیاسی تحت نام حیدری و نعمتی، در حال رقابت سیاسی و اقتصادی دائمی بودند و در حقیقت درگیری‌های حیدری نعمتی محل رقابت میان خانواده‌های ملاک شهر بوده است، و عامل جابه‌جا شدن قدرت در شهر و محلات (نک: Masoudi Nejad 2015). سادات و روحانیون (که خود جزء ملاکان بودند) نفوذ بسیار در هر دو شهر داشته‌اند؛ در نتیجه، تعصبات مذهبی و رقابت‌های سیاسی اقتصادی با هم آمیخته و گاهی به درگیری‌های خونین منجر می‌شده است.

۴. دزفول سیمای عمومی بافت تاریخی

دزفول در حاشیه شرقی رودخانه دز شکل گرفته و گسترش یافته است. در نیمه جنوبی، شهر بر کنار دیواره مرتفع رودخانه نشسته که همانند قلعه‌ای طبیعی است و در نتیجه، دسترسی مستقیم به رودخانه در این محدوده وجود ندارد. این محدوده در شمال پل ساسانی، عمدتاً شامل «محله قلعه» و «محله احمد کور» می‌شود که به احتمال بسیار زیاد، قدیمی‌ترین بخش‌های شهر نیز محسوب می‌شوند. اما در نیمه شمالی، بخشی از شهر بر روی شیب حاشیه رودخانه شکل گرفته است. در این محدوده، مسیرهای دسترسی به حاشیه رودخانه، کوچه‌هایی با شیب تند هستند که در اصطلاح محلی، «بندار» نامیده می‌شوند. در برخی جاها این دسترسی‌ها به سبب شیب زیاد به «پله» بدل شده‌اند. مشهورترین این‌ها بندار مرتضی علی، بندار خراطان، پله خرم‌بیون و پله بچیلون (به فتح ب) بوده‌اند. دیولافوا که از دزفول در ۱۸۸۲ میلادی بازدید کرده، حاشیه شمالی رودخانه را چنین توصیف می‌کند: «شهر مانند آمفی‌تئاتری در طول ساحل سراسیب رود قرار دارد و از دور منظره سرورآوری نشان می‌دهد. (...) خانه‌ها مانند عمارات چندطبقه در بالای یکدیگر واقع شده‌اند» (۱۳۶۱، ۶۲۷؛ نک: تصویر ۶ و ۷). به‌طور عمومی، بافت شهر از توپوگرافی محل تأثیر

گرفته است، درحالی که در نیمه شمالی، مسیر معابر به طور عمده در امتداد شرقی غربی و به سمت رودخانه شکل گرفته اند؛ در نیمه جنوبی، این جهت گیری در امتداد شیب طبیعی شمالی جنوبی شکل گرفته است. البته بدیهی است که ساختار یک بافت ارگانیک تاریخی را نمی توان به سادگی و فقط براساس توپوگرافی محل تشریح کرد. این ساختار فضایی پیچیده هر چند ممکن است از جهت هندسی نامنظم و حتی بی انضباط به نظر بیاید، در واقع دارای انضباطی غیرهندسی است که حاصل بازخوردهای بلندمدت اجتماعی است. در حقیقت، ما به جای یک شکل منظم هندسی مصنوعی، با یک هارمونی فضایی اجتماعی مواجهیم.

بازار اصلی شهر در میانه شهر و در کنار محله قلعه شکل گرفته بود. هسته اصلی بازار از مغازه های خرده فروشی تشکیل شده که در راسته های موازی شکل گرفته اند. در حاشیه این هسته خرده فروشی و در طی یک سلسله مراتب، کارگاه های تولیدی از جمله ورشوسازها، نمدمال ها، خراطها، مشک دوزها و صندوق سازها قرار داشتند و به مرور مجموعه بازار را به بخش مسکونی متصل می کردند. این سازمان دهی تا اواخر دهه ۱۳۵۰ نیز کمابیش قابل مشاهده بود. در این بازار، نه تنها از مراکز مهم اجتماعی شهر، بلکه از چهارسوق ها و سراها نیز خبری نبود. در شهر همان طور که گزارش های تاریخی دلالت می کنند، از کاروانسراهای پررونق خبری نبوده، در عوض چندین مکان دادوستد وجود داشته که در واقع میدان هایی بودند که روستاییان و عشایر، محصولات خود را در آنجا عرضه می کردند. مشهورترین این ها، «سرمدان بزرگ» بوده که یکی از پر جنب و جوش ترین میدان های شهر بوده است. به همین سبب، نجم الملک چنین نقل می کند: «دزفول بازار معتبری ندارد. میدانی دارد که همه معاملات در آنجا انجام می شود» (۱۳۴۱، ۲۳). البته همین جا لازم است اشاره کنم که مکان های دادوستد آن طور که نجم الملک روایت می کند، محدود به یک میدان نبوده است، بلکه در شمال، غرب و جنوب شهر و در ارتباط با دروازه های اصلی شهر، این میدان های دادوستد وجود داشته اند. دهها مصاحبه مفصل (در طی سال های ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵) روایت می کنند که ظاهراً این میدان ها در صبحگاه زمانی که روستاییان به شهر وارد می شدند، مکانی حتی پر جنب و جوش تر و پر رونق تر از بازار شهر بوده اند.



تصویر ۶: محدوده جنوبی شهر قدیم دزفول (Lockhart 1960)



تصویر ۷: محدوده شمالی شهر قدیم دزفول. ۱۳۶۸



تصویر ۸: شهر قدیم دزفول، جهت‌گیری عمومی بافت شهر قدیم

مطالعات معماری ایران

دو فصلنامه معماری ایرانی
شماره ۱۰ - پاییز و زمستان ۹۵

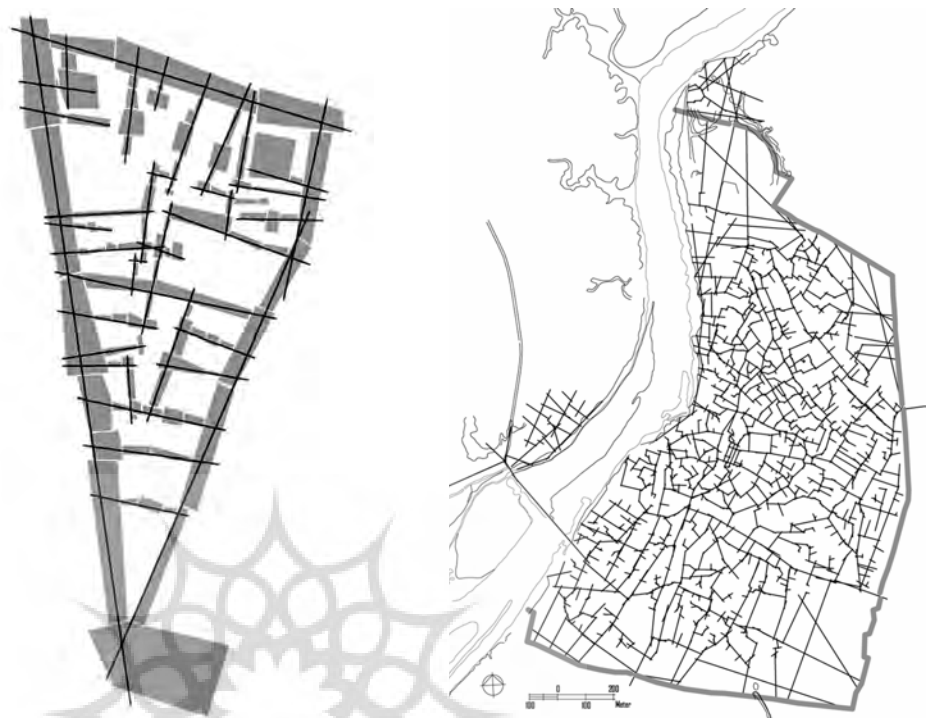
۸۵

۴.۱. تحلیل ساختار فضایی دزفول

محاسبات توپولوژیک روی گراف‌ها انجام می‌شوند که گاهی ظاهری متفاوت دارند. در روش اسپیس سینتکس، علاوه بر گراف‌های معمول، از گراف‌ها یا مدل‌های دیگر هم استفاده می‌شود؛ برای مثال، تصویر ۹ «مدل محوری»

یا «نقشه‌محوری» یا به زبان دقیق‌تر، «گراف‌محوری» دزفول را نشان می‌دهد. این فقط یکی از مدل‌هایی است که برای مطالعه ساختار فضایی شهر به کار برده می‌شود. مدل محوری اگرچه ممکن است در نگاه اول شبیه نقشه‌ای به نظر بیاید که در آن، هر خیابان با یک خط نمایش داده شده است، این مدل در واقع یک نقشه معمول نیست بلکه یک گراف است که در آن هر خط، یک گره گراف محسوب می‌شود. دو خطی دربارۀ مدل محوری وجود دارد: اول اینکه معمولاً به واسطه ظاهر مدل محوری آن را همچون یک نقشه دوبعدی فرض می‌کنند، درحالی‌که مدل محوری یک گراف است که در آن، بعد هندسی معنای خود را از دست می‌دهد. در واقع یک گراف می‌تواند یک سیستم دوبعدی، سه‌بعدی، یا بی‌نهایت بعدی را شبیه‌سازی کند. اما به هر جهت دربارۀ مدل محوری شهر، از آنجایی که هر گره در این مدل در همان محل جغرافیایی خود قرار دارد، این امکان میسر است تا ما به‌سادگی، میان گراف و شکل هندسی شهر رابطه برقرار کنیم. اما همین نیز منشأ تلقی اشتباه برای برخی‌ها می‌شود. دوم اینکه عموماً تصور می‌شود که در مدل محوری، هر خیابان با یک محور مستقیم نشان داده شده است. اما همان‌طور که در تصویر ۱۰ دیده می‌شود، برای ترسیم نقشه محوری، ابتدا محدوده شهری مورد مطالعه به فضاهایی که از نظر بصری یکپارچه‌اند، تجزیه می‌شود. محدوده بصری یکپارچه به فضایی اطلاق می‌شود که از هر نقطه آن بتوان تمام نقاط دیگر آن را دید.^{۱۵} سپس محورها را طوری ترسیم می‌کنیم که با طولانی‌ترین و کمترین تعداد محور ممکن، کل بخش‌های سیستم پوشش داده شود (نک: Hillier and Hanson 1984, 90-92). لازم است مجدداً تأکید شود که مدل محوری تنها مدل مورد استفاده در محاسبات توپولوژیک شهری نیست و در واقع فقط برای مطالعه کلی ساختار شهر مناسب است، زیرا از دقت تفکیک‌پذیری بالایی برخوردار نیست. استفاده وسیع از تحلیل مدل محوری باعث شده تا برخی آن را به‌اشتباه، مترادف تحلیل اسپیس سینتکس تلقی کنند؛ در نتیجه، از یک سو برخی از پژوهشگرانی که آشنایی کافی با روش‌های اسپیس سینتکس نداشته‌اند، از آن برای مطالعاتی که این مدل مناسب نیست استفاده کرده‌اند. از سوی دیگر، برخی نیز نقد این مدل را با نقد کل نظریه اسپیس سینتکس اشتباه گرفته‌اند، در مواردی نیز این مدل با منطقی هندسی نقد شده (مثلاً نک: Ratti 2004) درحالی‌که اصولاً این یک مدل توپولوژیک است. به هر جهت، مدل محوری در طی چند دهه گذشته با وجود نقدهایی که دریافت کرده، اعتبار بالایی در تحلیل‌های شهری به‌دست آورده است (نک: Hillier 1999). اما منظور در اینجا آن است تا تأکید شود که از هر مدل و روش تحلیلی می‌توان انتظار مشخصی داشت، زیرا انتظار نامتناسب به «استفاده» یا «نقد» نادرست منجر خواهد شد. پس لازم است مجدداً یادآوری کنیم که مدل محوری دارای دقت تفکیک‌پذیری بالایی نیست و به همین سبب، برای مطالعه کل شهر یا بخش‌های وسیعی از شهر متناسب است.

تصویر ۹ مدل محوری دزفول را قبل از مداخلات ابتدای دوران پهلوی اول و در حدود سال ۱۳۰۰ش نشان می‌دهد.^{۱۶} این مدل، شبکه‌ای پیچیده و نامنظم از کوچه‌های درهم‌تنیده را نشان می‌دهد. اما محاسبات توپولوژیک می‌تواند منطق و نظم این شبکه را به‌معرض نمایش بگذارد؛ نظمی که به‌سختی می‌توان آن را به کمک شیوه‌های معمول به نمایش درآورد. شیوه رایج آن است که با رنگ‌آمیزی و تأکید بر برخی گذرها و تأکید بر توزیع کاربری‌ها در میان شهر، سعی کنیم تصویری ساده‌تر از ساخت شهر به‌دست آوریم. مشکل در این است که اولاً این کار معمولاً به شکل تصنعی و بدون ملاک مشخص انجام می‌شود و عموماً با تأکید بر گذرهای عریض انجام می‌شود، زیرا به‌خودی‌خود این گذرها در نقشه بیشتر خودنمایی می‌کنند. اما برای کسانی که روی شهرهایی با ساخت ارگانیک مطالعه داشته‌اند، واضح است که لزوماً کوچه‌های پهن‌تر از نظر ساختاری و اجتماعی مهم‌تر نیستند. در واقع مهم فرض کردن مسیرهای عریض، یک تلقی مدرن و ترافیکی از شهر است. دوم آنکه با تأکید بر کاربری‌ها در واقع ما سعی می‌کنیم ساختار شبکه شهری را به پس‌زمینه بدل کنیم و بدین ترتیب، ظاهری منسجم به نمایش بگذاریم. این شیوه زمانی به‌خصوص مشکل‌ساز می‌شوند که مدل‌های کلیشه‌ای در پس ذهن فردی باشد که سعی می‌کند درکی از بافت پیچیده تاریخی به‌دست آورد. در این موقع، پیش‌فرض‌ها به‌آسانی می‌توانند به مخدوش و معوج کردن واقعیت بینجامد.



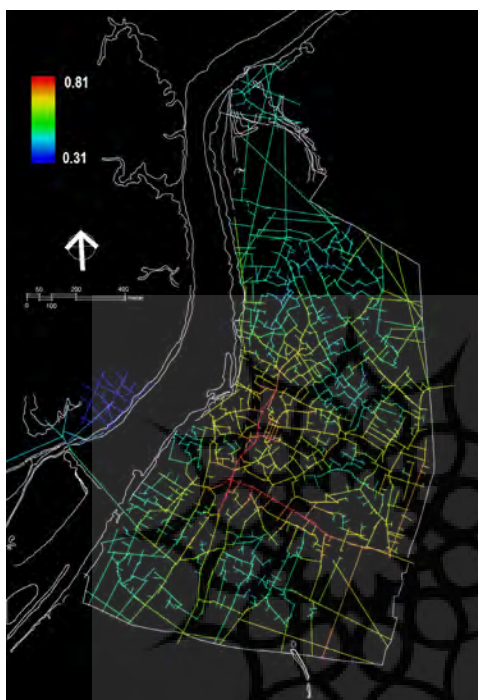
تصویر ۱۰: مدل محورى (Hillier 1996, 117)

تصویر ۹: مدل محورى دزفول (۱۳۰۰ش)

تصویر ۱۱ نتیجه محاسبات «انسجام کلان» را روی مدل محورى دزفول نشان می‌دهد که در آن، بالاترین مقدار عددی با رنگ قرمز (۰/۸۱) و پایین‌ترین مقدار با رنگ آبی (۰/۳۱) نشان داده شده‌اند. همان‌طور که اشاره شد، یکی از مهم‌ترین نمایه‌های معرفی شده توسط هیلیر و همکارانش، انسجام توپولوژیک است. از نظر الن پن (Penn 2002) این نمایه، بدون شک مهم‌ترین نمایه در فهم پیکربندی سیستم‌های فضایی است. مقدار عددی انسجام را می‌توان برای اجزای یک مدل محورى در مقیاس کلان یا محلی محاسبه کرد، درحالی‌که انسجام کلان، پیکربندی فضایی ساختار شهر را به‌طور کلی به نمایش می‌گذارد، انسجام محلی، تصویری محلی از سازمان فضایی شهر ارائه می‌دهد و به نقش محلی هر جزء در ساختار شهر می‌پردازد (نک: Hillier 1996, 99-101 & 119). از نظر محاسباتی، درحالی‌که انسجام کلان بر اساس رابطه هر جزء با تمام اجزای موجود در یک سیستم محاسبه می‌شود، درباره محاسبات محلی، این محاسبه فقط تا فاصله پنج گام از هر جزء انجام می‌گیرد.^{۱۷} هر چقدر مقدار عددی انسجام یک محور بیشتر باشد، آن بخش از نظر توپولوژیک دست‌یافتنی‌تر است. همان‌طور که هیلیر و هسن تأکید می‌کنند، اگرچه مقدار عددی انسجام هر جزء در مدل محورى اهمیت دارد، بیش از آن توزیع این مقادیر عددی است که اهمیت دارد، زیرا شیوه توزیع عددی به‌خصوص خصوصیات سازمان‌دهی فضایی را به نمایش می‌گذارد (Hillier & Hanson 1984, 115). این توزیع عددی البته در مدل مورد استفاده در اینجا به شکل توزیع رنگ‌ها به نمایش گذاشته می‌شود.

محاسبات انسجام کلان ساختار دزفول قبل از مداخلات دوران مدرن (تصویر ۱۱) نشان می‌دهد که بالاترین مقدار عددی، متعلق به محورى است که از غرب بازار عبور می‌کند، اما این محور بخشی از بازار نیست و اصولاً دارای کاربری تجاری نبوده است. پایین‌ترین مقدار عددی در محدوده حاشیه‌نشینی بیرون از دیوار شهر جای گرفته که در ساحل غربی رودخانه بوده است. توزیع عددی انسجام کلان به‌طور کلی نشان می‌دهد که شالوده شهر از دو محور عمودبرهم تشکیل شده که دارای شکلی شبیه به حرف «تی» است. اصلی‌ترین محور در امتداد شمالی جنوبی امتداد

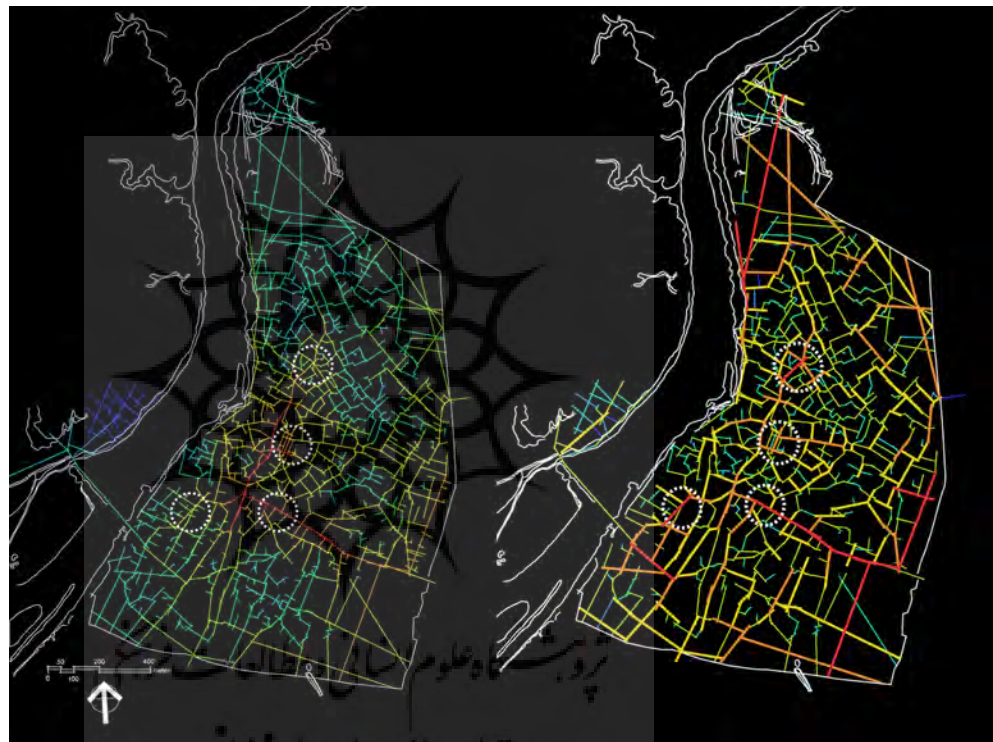
یافته و محور ثانوی آن محور را به دروازه شوشتر در شرق شهر متصل می‌کند. به‌طور کلی، توزیع مقدار عددی انسجام در اینجا یک سیستم منسجم و پهنجار را نشان می‌دهد؛ بدین معنی که ستون فقرات شهر دارای مرکزیتی غالب و نافذ است و دارای فرمی است که مانع از شکل‌گیری نواحی پرت-افتاده در درون دیوار شهر شده است. همان‌طور که دیده می‌شود حاشیه-ساختاری در واقع در بیرون دیوار شهر در حاشیه غربی رودخانه شکل گرفته است.



تصویر ۱۱: انسجام کلان دزفول (۱۳۰۰ش). رنگ قرمز نشان‌دهنده بالاترین مقدار عددی انسجام کلان (۰/۸۱) و قلب ساختار کلان شهر است، در عوض رنگ آبی نشان‌دهنده پایین‌ترین مقدار عددی (۰/۳۱) یا حاشیه ساختار توپولوژیک شهر می‌باشد.

نکته حائز اهمیت در بحث حاضر آن است که بازار بخشی از محدوده مرکزی توپولوژیک شهر محسوب می‌شود، اما نمی‌توان آن را به‌عنوان بخشی از ستون فقرات شهر قلمداد کرد. بلکه بهتر است بدین گونه توصیف شود که: بازار اصلی شهر شبکه‌ای از مغازه‌هاست که در کنار ستون فقرات شهر شکل گرفته است. نکته مهم دیگر آن است که اگر محل‌های مهم دادوستد و تجاری را در دزفول قدیم بر روی نقشه انسجام کلان نشان‌گذاری کنیم (تصویر ۱۲ چپ)، متوجه می‌شویم که این مکان‌ها دارای خصیصه توپولوژیک مشابه نیستند. مکان‌های علامت‌گذاری شده در تصویر، شامل بازار اصلی و مهم‌ترین مکان‌های خرده‌فروشی‌های قدیم شهرند. بازار قدیم در میانه شهر قرار داشته، در شمال آن سرمیدان بزرگ و بازار خراطون (خراطها)، در جنوب محدوده خرده‌فروشی‌های حاشیه چیتا‌اقامیر، و در جنوب غربی بازار محدوده خرده‌فروشی‌های (مشهور به دربقال) در میان محله صحرا برادر مشرقی قرار داشته است. این سه محدوده خرده‌فروشی در واقع، محل عرضه محصولات توسط عشایر و روستاییان نیز بوده است، که در رابطه با دروازه شمالی، دروازه شوشتر و پل قدیم و دروازه جنوبی بوده‌اند. این مکان‌ها براساس مطالعات میدانی، مصاحبه‌ها و مطابقت آن‌ها با اطلاعات موجود در نقشه دستی برداشت‌شده در ۱۳۰۸ش شناسایی شده‌اند. نقشه یادشده به حسب دستور وزارت داخله خوزستان تهیه شده است و نسخه کپی آن را مرحوم مرتضی‌خان سهرابی به نگارنده مرقوم فرمودند.

همان‌طور که در تصویر ۱۲ دیده می‌شود، دامنه مقدار عددی انسجام کلان مکان‌های تجاری، بسیار متفاوت است؛ در نتیجه، این مکان‌ها با طیفی از رنگ‌های گرم تا سرد نشان داده شده‌اند (نک: تصویر ۱۲ چپ). به زبان ساده، میان مقدار عددی انسجام کلان و محل‌های دادوستد قدیم شهر، رابطه معناداری وجود نداشته است. اما بررسی‌های انجام‌شده نشان داد که محل‌های مهم تجاری و دادوستد، توسط انسجام محلی بهتر قابل ردیابی‌اند (تصویر ۱۲ راست)، زیرا تمام این محدوده‌ها انسجام عددی بالایی دارند؛ در نتیجه، با رنگ‌های گرم رنگ‌آمیزی شده‌اند. جالب است که مقدار عددی انسجام محلی در محدوده بازار اصلی، حتی کمتر از سه محل دیگر است. اما نکته اصلی آن است که می‌توان ادعا کرد که مکان‌های دادوستد در ساختار محلی شهر، دارای خصیصه مشترکی هستند؛ در نتیجه، منطق مکان‌یابی آن‌ها با ساختار محلی بهتر قابل توضیح است.



تصویر ۱۲: محل‌های مهم تجاری شهر قدیم دزفول. انسجام کلان (چپ)، انسجام محلی (راست). برای آنکه ساختار محلی به شکل بصری راحت‌تر دیده شود، رنگ‌آمیزی نقشه محوری براساس مقدار «لگاریتم انسجام محلی» انجام شده است. این باعث می‌شود که اختلاف میان بیشترین و کمترین مقدار عددی از نظر بصری، بهتر قابل تشخیص باشد. حداکثر انسجام محلی ۲/۱۸ بوده است که لگاریتم آن ۰/۳۳۸ بوده که با رنگ قرمز نشان داده شده است. حداقل انسجام محلی که ۰/۴ بوده که لگاریتم آن ۰/۳۹۷- بوده که با رنگ آبی نشان داده شده است.

۵. سیمای عمومی بافت تاریخی شوشتر

شوشتر بر روی یک جزیره صخره‌ای شکل گرفته که حاصل تجزیه مصنوعی رودخانه کارون به دو شاخه گرگر (در شرق) و شطیط (در غرب) است و شهر در منتهی‌الیه شمالی این جزیره جا گرفته است. همان‌طور که لایارد اشاره می‌کند، این موقعیت به‌خودی‌خود یک سیستم دفاعی برای این شهر کهن محسوب می‌شده است (Layard 1887). از منظر ریخت‌شناسی، معمولاً در شهرهای با ساختار گانیک بخش‌های کهن‌تر شهر و همچنین بخش‌های تجاری شهر دارای شبکه دسترسی متراکم‌تری هستند. به عبارت دیگر، بخش‌های قدیمی‌تر شهر دارای بلوک‌هایی

خردتر و با ابعاد کوچک‌تر است، در عوض هر چقدر به سمت حاشیه‌ها جدیدتر حرکت کنیم، ابعاد بلوک‌های شهری بزرگ‌تر می‌شوند. اگر به مدل محوری خام شوشتر توجه کنید (تصویر ۱۳) هلالی در شرق و در حاشیه دیواره رودخانه گرگر هست که دارای تراکم بیشتری نسبت به بخش‌های دیگر شهر است. این هلال تقریباً بر روی محلات گرگر، عبدالله بانو و مقام عباس قرار می‌گیرد. بازار و اطراف آن نیز به خوبی به واسطه تفاوت عمده اندازه بلوک‌های شهری از هم تمیز داده می‌شوند. با توجه به بافت شهری که به‌خصوص در نقشه‌ها و عکس‌های هوایی قدیمی قابل مشاهده است^{۱۸}، می‌توان این قضاوت را مطرح کرد که به احتمال زیاد حاشیه شرقی شهر شوشتر، بخش قدیمی‌تر شهر را شامل می‌شود. همان‌طور که اشاره شد، این قضاوتی است از منظر ریخت‌شناسانه، و لزوماً به معنای صحت تاریخی این ادعا نیست. به‌طور عمومی، بافت تاریخی شوشتر از نظر شکلی نسبت به دزفول، یکنواختی بیشتری را به نمایش می‌گذارد که تا حدی می‌تواند ناشی از شکل‌گیری شهر بر روی بستری با ناهمواری‌های کم باشد. این یکنواختی در بافت شهری باعث می‌شود که در واقع، خواندن ساختار فضایی شهر مشکل‌تر گردد، زیرا نمی‌توان رد پای یک ساختار غالب را در نقشه عادی شهر، به سادگی جست‌وجو کرد. اما همان‌طور که خواهیم دید، به‌طور کلی، در محدوده مرکزی شهر، یک هسته مرکزی در امتداد شمالی‌جنوبی وجود دارد که به وسیله یک شبکه ستاره‌ای نامنظم، به بقیه بافت شهر متصل شده است. مسجد جامع بسیار قدیمی شهر در حاشیه جنوب غربی شهر واقع شده و بازار تقریباً در مرکز شهر شکل گرفته است.



تصویر ۱۳: مدل محوری شهر قدیم شوشتر

۵.۱. تحلیل توپولوژیک بافت تاریخی شوشتر

از آنجایی که نقشه‌ای دقیق از وضع شوشتر قبل از خیابان‌کشی‌های پهلوی اول وجود ندارد، در واقع مدل محوری شوشتر (تصویر ۱۳) به کمک قدیمی‌ترین نقشه شوشتر که سازمان نقشه‌برداری کشور در ابتدای دهه ۴۰ منتشر کرده، تهیه شده است. این نقشه براساس تصاویر هوایی اواخر دهه ۳۰ شمسی، تهیه و ترسیم شده است. برخلاف دزفول متأسفانه تعداد کمتری منبع برای اطمینان حاصل کردن از شکل بافت و ترسیم یک نقشه دقیق در دسترس بوده است. نقشه محوری به‌طور عمده، براساس نقشه سازمان نقشه‌برداری که دقت ترسیمی بالایی داشته، تهیه شده

است. سپس محوری‌های پوشش‌دهنده بخش‌های تخریب‌شده در دوران پهلوی اول، به کمک دو نقشه دیگر ترسیم شده است. این دو نقشه شامل نقشه‌ای است که به شکل دستی که توسط رحیمیه و ربوبی (۱۳۵۳) تهیه شده و نیز نقشه شمایتکی که توسط نقشه‌برداران ارتش روسیه ترسیم شده است.^{۱۹} نقشه روسی مطلقاً دقت کافی را نداشته، اما به جهت کنترل محدوده شهر و نیز کلیات دیگر مفید بوده است. نقشه رحیمیه و ربوبی همان‌طور که خود آن‌ها اشاره کرده‌اند، براساس نقشه‌ای که توسط اداره آبیاری شوشتر تهیه شده، ترسیم شده است. اما از آنجایی که نقشه رحیمیه و ربوبی به شکل دستی ترسیم شده، لزوماً دقت کافی را ندارد، ضمن آنکه ما از دقت و کیفیت اصل نقشه اداره آبیاری شوشتر نیز اطلاع نداریم؛ در نتیجه نمی‌توان به‌طور قطع درباره دقت آن نظر داد، اما در مجموع می‌توان این امید را داشت که اطلاعات موجود حداقل برای ترسیم مدل محوری دقت کافی را داشته‌اند.

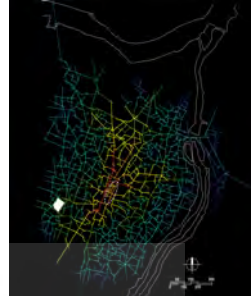
تصویر ۱۴ انسجام کلان در ساختار شهر شوشتر را قبل از مداخلات دوران پهلوی اول نشان می‌دهد. همان‌طور که دیده می‌شود، ستون فقرات ساختار شوشتر به‌طور عمومی، در امتداد شمالی جنوبی بسط یافته است و از مقدار عددی انسجام توپولوژیک، به آرامی از مرکز به حاشیه‌ها کاسته می‌شود. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، رنگ‌های گرم نشانه مقدار عددی بالاست و محورهایی که کمترین مقدار انسجام را دارند، به رنگ آبی و رنگ‌های سرد رنگ‌آمیزی شده‌اند. در شوشتر، منسجم‌ترین قسمت شهر (یا مرکز توپولوژیک) در مرکز جغرافیایی آن واقع است. بالاترین مقدار عددی انسجام (۰/۸۵) را محوری در غرب بازار دارد و همانند دزفول این محور در داخل بازار قرار نداشته است و نمی‌توان بازار را به‌عنوان ستون فقرات شهر فرض کرد. بازار متشکل از چند محور متقاطع بوده است که در کنار مهم‌ترین محور توپولوژیک نشسته و دارای مقدار عددی انسجام کلان نسبتاً بالایی است، اما به‌صورت خطی، در امتداد آن گسترش نیافته بود، بدین سبب شباهت بسیاری با بازار دزفول دارد. مسجدجامع با فاصله‌ای از بازار قرار دارد و بافت اطراف آن دارای مقدار عددی انسجام کلان پایینی است؛ به همین دلیل، با رنگ‌های سرد رنگ‌آمیزی شده‌اند. به عبارت دیگر، مسجدجامع در میان ساختار کلان شهر قرار نگرفته است. اما مطالعه ساختار انسجام محلی نشان می‌دهد که مسجدجامع در محدوده‌ای با اهمیت بالا در ساختار محلی شهر جای گرفته است (تصویر ۱۵ وسط)، خصیصه‌ای که قابل تأمل است. به‌علاوه، مکان جغرافیایی این مسجد که در حاشیه جنوب غربی شهر قدیم بوده نیز قابل تأمل است. در واقع این محل بیشتر به مکان مصلای شبیه است تا مسجدجامع شهر. البته در اینجا این نکته موضوع مطالعه ما نیست، اما به‌نظر می‌آید که نکته‌ای قابل طرح و بررسی در تاریخ شوشتر است.

پایین‌ترین مقدار انسجام (۰/۳۶) در شوشتر مربوط به محدوده‌ای در جبهه شرقی رود گرگر و در پشت دروازه گرگر است. در محدوده داخل شهر نیز پایین‌ترین مقدار انسجام در حاشیه شمالی و شرقی شهر خودنمایی می‌کند، اما اگر با دقت به توزیع رنگ‌ها (مقدار عددی انسجام) در تصویر ۱۴ توجه کنیم، در مجموع نیمه شرقی شهر به شکل محکم‌تری خود را به ستون فقرات شهر متصل کرده است. این به‌وضوح، با گسترش رنگ‌های گرم‌تر در شرق ستون فقرات شهر خودنمایی می‌کند. این در حقیقت، نوعی مکانیزم ارگانیک است تا حاشیه شرقی شهر بیش از حد، از هسته مرکزی شهر منفک نگردد، در غیر این صورت حاشیه شمالی و شرقی شوشتر، به نوعی دچار نوعی تبعیض ساختاری می‌شد، و شهر هامورنی کالبدی خود را از دست می‌داد. برای آنکه بدانیم چگونه ستون فقرات ساختاری، شهر را ساماندهی کرده است، لازم است که «انسجام محلی» و «شبکه دسترسی‌ها» نیز مورد توجه قرار گیرد. تفاوت میان «انسجام فضایی» و «شبکه دسترسی» در آن است که: مرکز انسجام (کلان و محلی) در واقع مراکز (یا مقصدهای) مهم را نشان می‌دهند، اما شبکه دسترسی‌ها، مهم‌ترین مسیرهای ممکن برای رسیدن به آن مراکز را نشان می‌دهد. در محاسبات توپولوژیک، شبکه دسترسی به‌وسیله نمایه فیماینی^{۲۰} درک و تحلیل می‌شود که در ادبیات اسپیس سینتکس، از آن به‌عنوان نمایه گزیده^{۲۱} نام می‌برند. نمایه انسجام براساس نمایه پایه «عمق متوسط» محاسبه می‌شود، اما نمایه گزیده، یک واحد هنجار شده (نرمالیز شده) است که براساس واحد پایه «اتصال» محاسبه می‌شود. به زبان دیگر، نمایه گزیده، شاخص «ارتباط» میان یک جزء (در اینجا یک محور) با تمام اجزای دیگر گراف است، درحالی که نمایه انسجام بر مفهوم فاصله توپولوژیک استوار است. برای آنکه سازمان شکل‌دهنده شهر شوشتر بهتر درک شود، سه نقشه در تصویر ۱۵ ارائه شده است. در این سه نقشه، مقادیر عددی انسجام کلان،

انسجام محلی و گزیده کلان، به شکلی نمایش داده شده‌اند تا فقط محورهای با مقدار عددی بالا نمایش داده شوند. همان‌طور که این سه نقشه نشان می‌دهند، در واقع ستون فقرات کلان و محلی شوشتر (تصویر ۱۵ راست و میانه) به‌وسیله شبکه گزیده که متشکل از یک ساختاری ستاره‌ای و یک حلقه است (تصویر ۱۵ چپ)، به کل شهر متصل شده‌اند. در ضمن، همان‌طور که دیده می‌شود، مسجدجامع در کنار یک هسته بااهمیت محلی بالا قرار گرفته است (نک: تصویر ۱۵ وسط).



تصویر ۱۵: هسته اصلی انسجام کلان (راست)، انسجام محلی (وسط) و گزیده کلان (چپ)، شهر قدیم شوشتر. مسجدجامع علامت‌گذاری شده است. محورهای با مقدار عددی کم، از هر سه مدل محوری حذف شده‌اند.



تصویر ۱۴: انسجام کلان، شهر قدیم شوشتر. محدوده بازار و مسجدجامع علامت‌گذاری شده‌اند. بالاترین مقدار انسجام (قرمز: ۰/۱۸۵) و پایین‌ترین مقدار (آبی: ۰/۳۶) است.

همان‌گونه که بیان شد، بالاترین مقدار انسجام کلان در محوری در غرب بازار شوشتر قرار گرفته است؛ محوری که در زمان احداث اولین خیابان شوشتر در دهه ۱۳۲۰ شمسی تخریب شده است؛ در نتیجه نمی‌توان به‌سادگی، درباره کاربری واقعی آن نظر داد. این در حالی است که درباره دزفول این مشکل وجود نداشت، زیرا بالاترین مقدار انسجام در محوری از بافت قدیم است که هنوز وجود دارد و می‌توان به‌سادگی درباره کاربری آن مطمئن بود. یک سری مصاحبه آزاد (انجام شده در سال ۱۳۸۲) با بازاریان قدیمی شوشتر، این فرض را که محور تخریب شده بخشی از بازار بوده، با اطمینان رد می‌کرد. این در حالی است که در نقشه کاربری‌های شوشتر قدیم که رحیمیه و ربوبی (۱۳۵۲) ترسیم کرده‌اند، نه تنها آن محور بلکه سطح بسیار وسیعی از مرکز شهر قدیم به‌عنوان محدوده تجاری رنگ‌آمیزی شده است (تصویر ۱۴). اگرچه مطالعه رحیمیه و ربوبی به‌خصوص از جهت مطالعه معماری بومی حائز اهمیت به‌نظر می‌آید، متأسفانه، توضیحات شهری آنان درباره شوشتر و دزفول دقت کافی ندارد و به‌نظر می‌آید که بخشی از اطلاعات تاریخی، براساس فرضیات و کلیشه‌های حاکم مطرح و ترسیم شده‌اند. با این حال لازم است به تناقض میان نقشه ترسیمی رحیمیه-ربوبی و اطلاعات جمع‌آوری شده در طی مصاحبه‌ها و همچنین گزارش‌های تاریخی توجه داشت.

در اینجا به چند نکته کوتاه اشاره می‌کنم: اول اینکه نقشه رحیمیه-ربوبی به‌طور واضح، با روایت ناظر بسیار دقیقی مثل کرزن در تناقض است.^{۲۲} وی که در ۱۸۸۹ (مقرن ۱۲۶۸ش) از شوشتر بازدید کرده می‌نویسد که بازار شوشتر شامل «فقط دو راسته کوچک می‌شود که همدیگر را در زیر گنبدی قطع می‌کنند» (Curzon 1892, 368). ثانیاً همان‌طور که اشاره شد، در نقشه محوری، تفاوت میان شبکه متقاطع بازار (با بافتی فشرده) از بافت شهری اطراف آن با بلوک‌های بسیار بزرگ‌تر، به‌سادگی قابل تفکیک است (نک: تصویر ۱۳). این نکته به‌خصوص نشان می‌دهد که محور مورد نظر جزئی از بازار نبوده است. سوم آنکه، اگرچه معمولاً خیابان‌کشی‌های دوران پهلوی اول را به بی‌محابا بودن متهم می‌کنند، بیشتر این خیابان‌ها با توجه به لبه‌ها و مرزهایی که در شهر وجود داشته، مکان‌یابی شده‌اند. در بسیاری موارد، ممکن است یک خیابان به شکل عمودی بازار شهر را قطع کرده باشد، اما نمونه‌ای وجود ندارد (یا

حداقل نگارنده از آن بی‌اطلاع است) که اولین خیابان شهر را در طول یکی از راسته‌های بازار، طراحی و اجرا کرده باشند. و آخر آنکه، اگر فرض کنیم که محور تخریب‌شده بخشی از بازار بوده، با توجه به خصوصیت ساختاری آن که بالاترین مقدار عددی انسجام را داشته، بازار می‌باید در طرفین آن گسترش می‌یافت نه در یک سوی آن؛ در نتیجه، می‌توان این مدعا را مطرح کرد که محور مورد بحث، مشابه دزفول در کنار بازار و نه در درون آن بوده است. در انتهای این بخش، این نکته را می‌توان به‌عنوان جمع‌بندی مطرح کرد که بازار در دزفول و شوشتر از نظر ساختاری، با کلیشه بازار ایرانی مطابقت نمی‌کند. اگرچه بازار یکی اجزای مهم شهر بوده، نمی‌توان آن را به‌عنوان ستون فقرات یا هسته مرکزی سازمان‌دهی فضایی شهر محسوب کرد. مباحث بخش بعدی به‌طور خاص، بر تشریح چرایی تفاوت این دو بازار با کلیشه بازار ایرانی می‌پردازد.

۶. بستر اجتماعی و اقتصادی شهرهای دزفول و شوشتر

همان‌طور که اشاره شد، گزارش‌های تاریخی درباره بازار دزفول و شوشتر، آنان را به‌عنوان بازارهای بی‌اهمیت توصیف کرده‌اند؛ برای مثال، نجم‌الملک که در طی سال ۱۲۹۹ق (۱۲۶۱ش) چند بار از دزفول بازدید کرده، می‌نویسد: «دزفول بازار معتبری ندارد» (۱۳۴۱، ۲۳). همچنین کرزون می‌نویسد: «اینجا خان و کاروانسرای در بازار برای بازرگانان همانند دیگر شهرهای خاوری وجود ندارد» (Curzon 1892, 368). در اینجا سؤال این است که چرا این شهرها بازارهایی همانند کرمان، شیراز یا کاشان نداشته‌اند؟ در پاسخ به این سؤال، برخی ممکن است استدلال کنند که شوشتر و دزفول شهرهای بزرگی نبوده‌اند و هر دوی این شهرها قبل از دوران مدرن، شهرهای کوچکی محسوب می‌شدند. اما این گفته نمی‌تواند درست باشد، زیرا تاریخ ایران کمبریج از شهرهای دزفول و شوشتر، در پایان قرن نوزدهم میلادی به‌عنوان شهرهای بزرگی در جنوب غربی ایران نام برده است. حاج عبدالغفار نجم‌الملک که اولین سرشماری ایران را در تهران انجام داده بود، در سفرنامه خوزستان دو تخمین متفاوت از جمعیت دزفول و شوشتر در ۱۲۹۹ق ارائه می‌دهد. در یک جا وی جمعیت دزفول را ۴۰ هزار نفر و جمعیت شهر شوشتر را ۲۰ هزار نفر گزارش کرده است (نک: نجم‌الملک ۱۳۴۱، ۲۱ و ۲۵) و در جای دیگر، جمعیت این دو شهر را به‌ترتیب، ۲۰ هزار و ۱۰ هزار نفر گزارش می‌کند (همان، ۱۳۴). لایارد نیز در اواخر قرن نوزدهم میلادی گزارش می‌کند که جمعیت دزفول بیش از شوشتر است، و تخمین می‌زند که جمعیت دزفول حدود ۱۵۰۰۰ نفر بوده است (Layard 1887, 290-291). این تخمین‌ها درباره جمعیت، هر دو شهر را در زمره شهرهای متوسط یا بزرگ ایران در پایان قرن نوزدهم میلادی قرار می‌دهد.

درک ساختار فضایی بازار دزفول و شوشتر لازم است در بستر اقتصادی این دو شهر انجام گیرد. همان‌طور که قبلاً بیان شد، این دو شهر به‌واسطه نظام آبیاری عظیم ساسانی شکل گرفته و همیشه در منطقه‌ای کشاورزی جا داشته‌اند. در دوران اسلامی نیز اقتصاد این دو شهر، با تمام فراز و نشیب‌ها، به‌طور اساسی بر کشاورزی استوار بوده است. خرده‌صنعت‌هایی چون نیل‌سازی در دزفول، همین‌طور پارچه و شالیافی شوشتر در قرن نوزدهم میلادی، با تمام پتانسیل‌هایشان، هیچ‌گاه به حدی رشد نکردند تا نقش مهمی در اقتصاد شهری ایفا کنند (در این باره نک: کرزن، نجم‌الملک و دیولافوا) و اقتصاد شهر در هر دو مورد به شکل اساسی به کشاورزی وابسته بوده است. در طی قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، نظام مدیریت کشاورزی در حوزه منطقه‌ای هر دو شهر، توسط خانواده‌های ملاک شهرنشین اداره می‌شده است. همان‌طور که اشاره شد، مالکان شهرنشین نه‌تنها بالاترین جایگاه اقتصادی اجتماعی، بلکه سیاسی را در دزفول داشته‌اند. رؤسای محلات اصلی و حاکم شهر از میان همین طبقه مالکان شهرنشین انتخاب می‌شده‌اند (نک: Masoudi Nejad 2013 & 2015). این ویژگی در شوشتر نیز حاکم بوده است. برای مثال، فلور توضیح می‌دهد که هر بخش از شوشتر دارای رئیس و رهبر مخصوص به خود بوده است و رؤسای شهر از میان خانواده کلاتری یا مرعشی که پول‌دارترین خانواده‌های ملاک شوشتر بودند، انتخاب می‌شدند (فلور، ۱۳۶۸). این خانواده‌ها از یک طرف مالکان زمین‌های کشاورزی روستاها بودند و از سوی دیگر، حاکمان محلات و شهر بودند. به زبان دیگر، برخلاف اروپای قرون وسطی در ایران قرن نوزدهم، شهر و روستا در مقابل هم نبوده‌اند، بلکه

به‌عنوان یک سیستم به‌هم‌پیوسته سیاسی اقتصادی عمل می‌کردند. در اینجا لازم است این نظام قدرت و مالکیت به‌طور موجز توضیح داده شود.

لمبتون معتقد است که در ایران، «زمین‌داری همواره تا حدی یک پدیده شهری بوده است، بسیاری از ملاکین حداقل بخشی از سال را در شهر زندگی می‌کردند، نه همچون قرون وسطای غرب در قلعه و خانه‌های اربابی در حومه و بیلاقات» (Lambton 1969). وی همچنین اشاره می‌کند که «مالکیت املاک اعتبار اجتماعی، ثروت و قدرت سیاسی اعطا می‌کرد» (همان‌جا). در جای دیگر لمبتون (۱۹۵۳) توضیح می‌دهد که ملاکان و تیول‌داران، قدرتمندترین بخش جامعه ایرانی در دوران قاجار بوده‌اند و این طبقه با نظام حکومتی سنتی قاجار پیوند خورده بود؛ نظامی که در آن، حاکمان محلی نقش قابل‌توجهی داشتند. قدرت حاکمان محلات و نواحی، رابطه مستقیمی با حجم املاکی داشت که در اختیار آنان بود. می‌توان مدعی بود که زمین‌های کشاورزی منشأ و نشانه قدرت سیاسی بوده است؛ برای مثال، در دزفول نه تنها حاکم شهر (کلانتر) از خوانین مهم شهر بود، بلکه سرپرست و حاکم محلات عمده شهر نیز از اعضای خانواده‌های ملاک بودند. آقایان امیر غلامی و مرحوم مرتضی‌خان سهرابی در دو مصاحبه جداگانه و طولانی، روایت شورش و مستقل شدن محله سیاه‌پوشان دزفول را در اواخر دوران قاجار نقل کردند. هر دو به این نکته جالب اشاره کردند که وقتی بزرگان محله سیاه‌پوشان می‌خواستند «سهراب» را که جوان رشیدی بود به‌عنوان حاکم و خان محله انتخاب کنند، وی می‌گوید: «من که ملکی ندارم، چطور خان محله باشم؟ خان بی‌ملک؟» در نتیجه بزرگان محله کل ملک سبیلی در شمال دزفول را خریده و به نام وی می‌کنند و او را به‌عنوان خان محله منصوب می‌کنند. (هر دو مصاحبه در فروردین ۱۳۸۶ در دزفول انجام شده است.)

هانس بوبک در مقاله‌ای در سال ۱۹۵۰، برای تشریح ساختار اقتصادی شهرهای شرقی اسلامی، ایده سرمایه‌داری عاریتی را مطرح می‌کند. این ایده بر این اصل استوار است که اقتصاد شهرها بر پایه بهره‌برداری از روستاها استوار است و شهرها با بهره‌کشی از روستاها به حیات خود ادامه می‌دهند. این ایده با چالش‌هایی مواجه شد؛ برای مثال، ویرث (Wirth 1974) نشان داد که ارتباط میان شهرها و روستاها بر مبنای بهره‌کشی نیست و رابطه این دو براساس مدیریت و بهبود اقتصاد استوار بوده است. با وجود اختلاف، هر دوی این نظریات دلالت بر رابطه نزدیک میان شهر و روستا (به‌عنوان متحد اقتصادی) در ایران دارد. بعدتر، اکارت الرز تلاش کرد تا اهمیت نظریات بوبک را در بیان ویژگی‌های اجتماعی اقتصادی شهرهای ایرانی در قبل از دوران مدرن مطرح کند. الرز معتقد است که نکته مورد توجه بوبک نه تنها درباره شهرهای شرقی اسلامی، بلکه در تمام شهرها در بستری غیرصنعتی صادق است، جایی که مناطق کشاورزی و بازار دو نیاز ضروری شهر است (الرز ۱۳۸۰). وی تلاش کرده تا با مطالعه موردی دزفول، صحت مدل بوبک را تشریح کند. او معتقد است: «رابطه بین شهر و روستا به‌عنوان پایه و اساس اقتصاد شهری را می‌توان در شهرهای متوسط و کوچک ایران دید» (همان، ۲۲۵). مطالعات الرز در ۱۷۰ روستای اطراف دزفول نشان می‌دهد که بیش از ۷۲ درصد از ۱۵۰ هزار هکتار زمین کشاورزی آن منطقه، قبل از اصلاحات اراضی به ساکنان شهرنشین متعلق بوده است. گزارش‌های او نشان می‌دهد که اگرچه پدیده ملاکان شهرنشین محدود به دزفول نبوده، این نسبت مالکیت به‌طور خاص در دزفول بسیار بالا بوده است؛ در نتیجه، سهم اقتصاد کشاورزی در کل اقتصاد شهری سهم بسیار بالایی داشته است. الرز معتقد است: «ثروت زمین‌های کشاورزی در اطراف این شهر به‌طور عمده متعلق به زمین‌داران (ساکن شهر) بوده، بنابراین آن‌ها دارای موقعیت اقتصادی و اجتماعی بالایی در شهر بودند» (همان، ۲۵۴). این ایده را سلمان‌زاده (1976) و سلمان‌زاده و جونز (1979) نیز تأیید می‌کنند. سلمان‌زاده و جونز (همان، ۱۱۴) توضیح می‌دهند که قبل از اصلاحات ارضی، از میان ۱۶۹ ده اطراف دزفول، ۱۵۹ ده جزء املاک خصوصی، ۲ ده خالصه، و ۸ ده موقوفه بوده است.^{۲۳}

الرز توضیح می‌دهد که شهر و روستاهای اطراف آن، بخشی از یک سیستم بزرگ‌تر تولید و توزیع‌اند که براساس یک سلسله‌مراتب در سطح منطقه‌ای، کشوری و بین‌المللی شکل می‌گرفته است. شهرها مرکز کارگاه‌های تولید و سپس صادرات به روستاها، دیگر شهرها و سایر کشورها بوده‌اند. جایگاه هر شهر در این سلسله‌مراتب به‌خصوص به موقعیت جغرافیایی و ارتباط آن با جاده‌های ملی و بین‌المللی وابسته بوده است. این جایگاه به‌خصوص بر اهمیت بازار

و سهم آن در اقتصاد شهری، تأثیر واضح داشته است. اصلی‌ترین جاده‌های تجاری کهن ایران شامل جاده شاهی و جاده‌های ابریشم و ادویه بوده‌اند. جاده شاهی دارای مقیاسی کشوری بوده، اما جاده ابریشم کشورهای اروپایی را به چین و جاده ادویه، هند را به بازار اروپا متصل می‌کرده؛ در نتیجه دارای مقیاسی فرامنطقه‌ای بوده‌اند (تصویر ۱۶). این جاده‌ها البته دارای شاخه‌ها و زیرشاخه‌هایی بوده‌اند و در طول زمان و به واسطه تحولات سیاسی ممکن بوده که تغییراتی در آن‌ها رخ دهد. برای مثال، در زمان صفویه، مسیر جاده ابریشم تغییراتی می‌کند (نک: Matthee 1999)، اما به هر جهت، دزفول و شوشتر با هیچ‌کدام از این راه‌ها ارتباط مستقیم نداشته‌اند. در نتیجه، بازار دزفول و شوشتر همچون بسیاری از شهرهای دیگر، عملکردی با حوزه نفوذ منطقه‌ای داشته‌اند. این موقعیت باعث می‌شود که صنایع شهری فرصت گسترش نداشته باشد و از سوی دیگر، ثروت و غنای کشاورزی موجود در منطقه باعث شود تا اقتصاد چنین شهرهایی به‌طور عمده، متکی بر کشاورزی باشد. در مقابل در شهرهایی همچون شیراز، کاشان و همدان که در مسیر راه‌های تجاری مهم قرار داشته‌اند، بازار علاوه بر عملکرد محلی و منطقه‌ای، دارای عملکرد بین‌المللی نیز بوده‌اند. این موقعیت تجاری شهرها تأثیر مستقیمی بر توسعه و تمرکز صنعت در این شهرها نیز داشته است؛ برای نمونه، صنعت قالی‌بافی در شهرهایی از قبیل کاشان و کرمان، به‌طور چشمگیری توسعه یافته بود. در مقابل، تولیدات کارگاه‌ها در دزفول و شوشتر، امکان عرضه در منطقه‌ای محدودتر را داشته‌اند؛ در نتیجه نه فقط بازار، بلکه کارگاه‌های شهری نیز سهم محدودی در اقتصاد شهری داشته‌اند. در حالی که در شهری همچون همدان که بر چهارراه مسیرهای تجاری بوده، با وجود کشاورزی غنی، این بخش تجارت است که اقتصاد شهری را به‌طور عمده شکل می‌دهد. در این بستر، ارزش‌خاطر نشان می‌کند که ایده ویرث که شهر را مرکز ساماندهی و نوآوری می‌داند، معطوف است به شهرهایی با اقتصادی تجاری، و ایده سرمایه‌داری عاریتی بویک دلالت بر شهرهای کوچک و متوسط دارد که دارای اقتصادی مبتنی بر کشاورزی بوده‌اند.



تصویر ۱۶: مسیر راه‌های مهم تجاری کهن ایران (حبیبی ۱۳۷۵)

این بستر اقتصادی، ملاکان شهری را در دزفول و شوشتر، بر رأس این اقتصاد شهری نشانده بود. آن‌ها نه تنها ارتباط مستحکمی با روحانیون داشته و اصلی‌ترین پشتیبانان اقتصادی فعالیت‌های مذهبی بودند، بلکه اساساً بسیاری از خانواده‌های ملاک در این دو شهر، از سادات و روحانیون بودند؛ برای مثال، سادات قطب در اواخر دوران قاجار و ابتدای پهلوی، بزرگ‌ترین ملاک دزفول بودند. در شوشتر، سادات مرعشی نیز از ملاکان اصلی شهر بود. در واقع این خانواده‌ها همزمان دارای نفوذ اقتصادی، مذهبی و سیاسی بودند. به‌طور طبیعی، مهم‌ترین پشتیبان مالی ساخت بناهای فرهنگی و مذهبی نیز همین طبقه ملاک شهری بودند. به‌علاوه، همان‌طور که بحث شد، ماهیت بازار در دزفول و شوشتر به گونه‌ای بوده است که در حقیقت ما با طبقه تاجر، همچون شهرهایی مثل شیراز، اصفهان و همدان مواجه نیستیم. آن طبقه متنفذ بازرگانی که احمد اشرف یا منصور فلامکی آنان را توصیف می‌کند، در واقع در این شهرها وجود نداشته است. بلکه با طبقه خرده‌تاجرها و بازاریانی مواجهیم که در ردیف گروه‌های اجتماعی متنفذ به حساب نمی‌آمدند و توان مالی رقابت با طبقه ملاکان- حاکمان محلی را نداشته‌اند. البته این گروه‌ها به‌مرور و پس از تحولات ناشی از تأسیس دولت مدرن و کاهش نفوذ حاکمان محلی و ملاکان بزرگ، آرام آرام به نوعی طبقه متوسط و تأثیرگذار در شهر بدل می‌شوند. اما تا اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی، بازاریان خرده‌پا در این دو شهر، توان مالی مؤثری در شکل دادن فضاهای مهم مذهبی-اجتماعی نداشته‌اند؛ برای مثال، نه‌تنها ساخت بناهای مذهبی عموماً به پشتیبانی طبقه ملاکان متکی بوده، بلکه حتی مراسم مذهبی محرم هم به‌طور عمده از نظر اقتصادی وابسته به پشتیبانی آنان بوده است. به همین دلیل نیز حرکت هیئت‌ها فقط با موافقت ملاکان هر محله انجام می‌شده است (نک: Masoudi Nejad 2015). این بستر اقتصادی سیاسی نه‌تنها در ساختار فضایی بازار بلکه در منطق فضایی مکان‌یابی بناها و مناسک اجتماعی مذهبی، اثر مستقیم داشته است. بازار در اینجا نه‌تنها دربرگیرنده مکان‌های مهم اجتماعی و مذهبی نبوده، بلکه برخلاف شهرهایی چون کاشان، که بازار اهمیت بالایی در مراسم محرم داشته و دارد، بازار تقریباً هیچ نقشی در مراسم محرم نداشته است.

نتیجه

شهرهای ارگانیک محصول بازخورد میان گروه‌های متعدد اجتماعی در بستر خاص تاریخی، اقتصادی و سیاسی خودشان هستند، در واقع هر شهر پیکره‌بندی و نظم خاص خود را تولید می‌کند. این نوعی تکثر طبیعی به‌وجود می‌آورد. به عبارت دیگر، چنان که لوفغ می‌گوید: «جامعه فضا تولید می‌کند، فضای خاص خودش را» (Lefevbre 1999, 31). همان‌طور که در ابتدای بحث اشاره شد، هدف غایی این مطالعه آن نبوده تا یک گونه‌شناسی جدید مطرح کند، و حتی به دنبال آن نیست که بازار دزفول و شوشتر را شبیه به هم فرض کند. توجه در این مطالعه، اهمیت دادن به تفاوت‌هاست نه به شباهت‌ها؛ در نتیجه، مطالبی که به‌عنوان جمع‌بندی در اینجا ارائه می‌شود، لازم است در چهارچوب این خوانش قرار داده شوند. در محدوده مطالعه حاضر، ما دو نوع بازار مواجه بوده‌ایم: بازار تجاری و بازار اجتماعی-تجاری، و مقاله حاضر معطوف به تفاوت فضایی، اجتماعی و اقتصادی این دو نوع بازار بود. اگرچه در مطالعه حاضر، با دو نوع بازار مواجه بودیم، هدف این نبود که تمام بازارها به این دو گونه محدود گردند، بلکه هدف آن بوده بدین بهانه پنجره‌ای را باز نماییم تا از میان آن تنوع و تکثر بازارهای ایرانی بهتر دیده شود. بازار شوشتر و دزفول را می‌توان بازار تجاری یا بازار خرده‌فروشی نامید، که عمدتاً از مغازه‌ها تشکیل شده و در آن بناها و مراکز فرهنگی - اجتماعی ساماندهی نشده بودند. این بازار تجاری نه‌تنها هسته ساختار توپولوژیک شهر را تشکیل نمی‌دهد، بلکه مرکز فعالیت‌های اجتماعی نیز به‌شمار نرفته است. به بیان ساده، زمانی که بازار به‌عنوان مرکز اقتصادی شهر نباشد، به‌عنوان مرکز ساختار فضایی و اجتماعی آن شهر نیز محسوب نخواهد شد. همان‌طور که نشان داده شد، این سازمان فضایی محصول اقتصاد شهری مبتنی بر اقتصاد غیر بازرگانی بوده است. در مقابل، بازارهایی که به‌عنوان نمونه‌های عالی بازار ایران شناخته می‌شوند، هسته اقتصاد شهری محسوب شده و می‌توان از آن‌ها به‌عنوان بازارهای اجتماعی-تجاری نام برد. این نوع بازارها نه‌تنها قلب اقتصاد شهری بوده، بلکه منزلگاه بناها و فعالیت‌های اجتماعی نیز بوده‌اند. این بازارها عموماً در شهرهای شکل گرفته‌اند که تجارت و بازرگانی سهم قابل‌توجهی در

اقتصاد شهری داشته است؛ شهرهایی که در مسیر جاده ابریشم، جاده ادویه و جاده شاهی واقع شده بودند. این نوع سازمان فضایی ممکن است همچنین در شهرهایی شکل بگیرد که به دلایل اقلیمی کشاورزی نمی‌توانسته سهم مهمی در اقتصاد شهری ایفا کند.

این مطالعه توصیه می‌کند که اگرچه شهرهای تاریخی ایران مشخصات مشترکی دارند، دارای تفاوت‌های بارز نیز هستند. تفاوت‌های موجود در نقش فضایی بازار در شهرهای تاریخی ایران، دلیلی بر این مدعاست. ممکن است در شهرهای مختلف عناصر شهری مشابه (همچون بازار) وجود داشته باشد، اما این عناصر مشترک لزوماً نقش مشابه در ساختار فضایی و پیکره‌بندی شهرها بازی نمی‌کنند. بنابراین، «اصرار بر تشریح» شهر ایرانی از طریق «تحمیل» تعریفی یگانه از بازار ممکن است ما را به بدفهمی ساختار شهر بکشاند. در عوض، توصیه این مطالعه آن است که هر شهر به‌عنوان نمونه‌ای یگانه دیده شود.

پی‌نوشت‌ها

1. Relational
2. Built Environment
3. Space Syntax
4. Structuration
5. Configuration
6. Index
7. Connection
8. Depth
9. Step
10. Normolised
11. Integration
12. Global Integration
13. Local Integration

۱۴. البته در سال‌های اخیر، تشکیکاتی بر این روایت که رومیان در ساخت این شبکه‌های آبیاری مشارکتی حائز اهمیت داشته‌اند، وارد آمده است.

15. Convex space

۱۶. از آنجایی که نقشه‌ای دقیق از دزفول قدیم در دست نیست، این نقشه با انطباق مجموعه‌ای از نقشه‌ها و همین‌طور بررسی‌های محلی در طی سال‌های متمادی تهیه شده است. در این میان، دو نقشه اهمیت بسزا داشته‌اند: نقشه برداشت‌شده دستی که بر آن تاریخ مهرماه ۱۳۰۸ خورده و همچنین اولین نقشه مدرن دزفول که توسط سازمان نقشه‌برداری در سال ۱۳۴۳ منتشر شده است.

۱۷. انسجام محلی معمولاً براساس سه گام انجام می‌شود، اما کریمی (Karimi 1998) نشان داده است که از آنجایی که در اغلب شهرهای تاریخی ایران، محورها طول کمی دارند، محاسبات براساس ۵ گام، بهتر ساختار محلی را به نمایش می‌گذارد.

۱۸. اولین عکس‌های هوایی از شوشتر در اواخر دهه ۳۰ شمسی، تهیه و اولین نقشه‌های دقیق شهری در اوایل دهه ۴۰ شمسی توسط سازمان نقشه‌برداری منتشر شده‌اند.

۱۹. محمد مهریار، شامیل فتح‌الله یف، فرهاد فخاری تهرانی و بهرام قدیری. ۱۳۷۸. اسناد تصویری شهرهای ایران دوره قاجار. تهران: دانشگاه شهید بهشتی و سازمان میراث‌فرهنگی کشور.

20. Betweenness
21. Choice

۲۲. به طور طبیعی، نمی‌توان به هر روایت تاریخی اعتماد کرد. متن‌های تاریخی بسیاری وجود دارند که نگارنده آن بدون دقت کافی، مطالبی را فقط براساس شنیده‌ها یا مشاهدات ناقص نوشته است. اما کزنن یکی از روایتگران بسیار دقیق است که می‌توان به توضیحات وی، تا حد بسیاری اطمینان داشت.

۲۳. شایسته توضیح است که تا قبل از اصلاحات اراضی، واحد زمین کشاورزی «ده» بوده و واحد متریک به کار برده نمی‌شده است (نک: Salmanzadeh & Jones 1979, 113).

منابع

- اشرف، احمد. ۱۳۵۳. ویژگی‌های تاریخی شهرنشینی در ایران، دوره اسلامی. *مجله نامه علوم اجتماعی* (۴): ۴۹-۸.
- _____ . ۱۳۵۹. *موانع رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره قاجار*. تهران: انتشارات زمینه.
- الرز، اکارت. ۱۳۸۰. ایران: عشایر، روستا، شهر، ترجمه عباس سعیدی. تهران: منشی. (نام نویسنده در ایران معمولاً به اشتباه اهلرس نوشته می‌شود).
- حبیبی، سید محسن. ۱۳۷۵. *از شار تا شهر: تحلیلی تاریخی از مفهوم شهر و سیمای کالبدی آن*، تفکر و تأثر. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- فلور، ویلیام. ۱۳۶۸. *جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار*. ترجمه ابوالقاسم سری. تهران: توس
- رحیمیه، فرنگیس و مصطفی ربوی. ۱۳۵۲. *شناخت شهر و مسکن بومی در ایران- اقلیم گرم و نیمه‌مرطوب، دزفول- شوشتر*. تهران: انجمن دانشجویان دانشگاه تهران.
- دیولافوا، ژان. ۱۳۶۱. *سفرنامه مادام دیولافوا: ایران، کلد و شوش*. تهران: کتابفروشی خیام.
- فلامکی، محمد منصور. ۱۳۷۱. *شکل‌گیری معماری در تجارب ایران و غرب*. تهران: نشر فضا.
- نجم‌الملک، حاج عبدالغفار. ۱۳۴۱. *سفرنامه خوزستان، به‌کوشش محمد دبیرسیاقی*. تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی. (چاپ دوم ۱۳۶۲).
- کسروی، احمد. ۱۳۱۲. *تاریخ پانصدساله خوزستان*. تهران: بی‌نا.
- Alexander, Christopher. 1978. *A Pattern Language: Towns, Buildings, Construction*. New York: OUP USA.
- Alexanderson, Gerald L. 2006. About the Cover: Euler and Königsberg's Bridges: A Historical View. *Bulletin of the American Mathematical Society* 43 (04): 567-73.
- Anderson, Stanford. 1975. *Studies Toward an Ecological Model of the Urban Environment*. Cambridge, MS: MIT Press.
- Ardalan, N, Bakhtiar, L. 1973. *The Sense of Unity: The Sufi Tradition in Persian Architecture*. Chicago, London: University of Chicago Press.
- Ashraf, Ahmad. 1988. Bazaar-Mosque Alliance: The Social Basis of Revolts and Revolutions. *Politics, Culture, and Society*. Volume 1, Number 4, Summer 1988. 538-567.
- Atabaki, T. and Zurcher, E. J. (ed.) 2003. *Men of Order; Authoritarian Modernization under Ataturk and Reza Shah*. London and New York: I. B. Tauris.
- Azimzadeh, Mir. 2003. *Evolving Urban Culture in Transforming Cities Architectural and Urban Design in a Fluid Context*. Chalmers University of Technology. PhD dissertation.
- Bobek, H. 1950. Soziale Ruumbildungen am Beispiel des Vordem Orients. Dt. *Geographentag Muenchen* 1948. 193-207.
- Bonine, Michael. 1989. 'BAZAR, General'. Edited by E. Yarshater. *Encyclopaedia Iranica*. Routledge & K. Paul. <http://www.iranicaonline.org/articles/bazar-i>.

- Bryman, Alan. 2012. *Social Research Methods. 4th ed. Oxford; New York* : Oxford University Press.
- Carter, Harold. 1983. *An Introduction to Urban Historical Geography*. London; Baltimore, Md.: Edward Arnold.
- Chomsky, Noam. 1957. *Syntactic Structures*. Janua Linguarum Series Minor; The Hague: Mouton.
- Curzon, George N. 1892. *Persia and the Persian Question*. London: Longmans, Green & Co.
- Euler, L. 1741. *Solutio Problematis Ad Geometriam Situs Pertinentis. Commentarii Academiae Scientiarum Imperialis Petropolitanae* 7 (1-10): 128–40.
- Foucault, M. 1977. *Discipline and Punishment: The Birth of the Prison*. London: Allen Lane.
- ———. *The Archaeology of Knowledge and the Discourse on Language*. New York: Pantheon Books. 1972
- Frye, R. N. 1953. *Iran*. New York: Enry Holt & company
- Harvey, David. 1973. *Social Justice and the City*. London: Edward Arnold.
- Hillier, Bill. 1996. *Space Is the Machine: A Configurational Theory of Architecture*. New York: Cambridge University Press.
- Hillier, Bill, and Hanson, Julienne. 1984. *The Social Logic of Space*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Hillier, Bill, A. Leaman, P. Stansall, and M. Bedford. 1976. *Space Syntax. Environment and Planning B: Planning and Design* 3, no. 2: 147 – 185.
- Hillier, B. 1999. The Hidden Geometry of Deformed Grids: Or, Why Space Syntax Works, When It Looks as Though It Shouldn't. *Environment and Planning B: Planning and Design* 26, no. 2 (1999): 169 – 191.
- Giddens, Anthony. 1979. *Central Problems in Social Theory: Action, Structure and Contradiction in Social Analysis*. London: Macmillan.
- ———. *The Constitution of Society: Outline of the Theory of Structuration*. Oxford: Polity. 1984
- Karimi, K. 1998. *Continuity and Change in Old Cities: An Analytical Investigation of the Spatial Structure in Iranian and English Historic Cities before and after Modernisation*. UCL, University of London. PhD dissertation.
- ———. 2000. Urban Conservation and Spatial Transformation: Preserving the Fragments or Maintaining the “spatial Spirit”. *Urban Design International* 5, no. 3 (December 2000): 221–31.
- Lambton, A. K. S. 1953. *Landlord and Peasant in Persia: a study of land tenure and land revenue administration*. London, New York, Toronto: Oxford University Press.
- Lambton, A. K. S. (1969. *The Persian Land Reform 1962-1966*. Oxford: Clarendon Press.
- Layard, A. H. Sir. 1887. *Early Adventures in Persia, Susiana, and Babylonia*. Vol II. London: Spottiswood and Co.
- Lefebvre, Henri. 1991. *The Production of Space*. Oxford: Blackwell.
- Levin, P H. 1964. The Use of Graphs to Decide the Optimum Layout of Buildings. *Architects' Journal* 7 October: 809–14.
- Lévi-Strauss, Claude. 1963. *Structural Anthropology*. New York: Basic Books.
- Lockhart, L. 1960. *Persian Cities*. London: Luzac & Company Ltd.

- March, Lionel, and Philip Steadman. 1971. *The Geometry of Environment: An Introduction to Spatial Organization in Design*. London: RIBA Publications.
- March, Lionel, and Leslie Martin (eds.) 1972. *Urban Space and Structures*. London: Cambridge University Press.
- Masoudi Nejad, Reza. 2009. The Rite of Urban Passage: The Spatial Dynamic of the Ashura Ritual in Iranian Cities during the Modern Transformation. UCL, University of London. PhD dissertation.
- ————The Discursive Manifestation of Past and Present Through the Spatial Organization of the Ashura Procession. *Space and Culture* 16, no. 2 (1 May 2013): 133–60. 2013.
- ————Urban Violence, the Muharram Processions and the Transformation of Iranian Urban Society, the Case of Dezful'. In *Urban Violence in the Middle East: Changing Cityscapes in the Transition from Empire to Nation State*, edited by Nelida Fuccaro, Ulrike Freitag, Claudia Ghrawi, and Nora Lafi. New York: Berghahn Books. 2015
- Matthee, Rudolph P. 1999. *The Politics of Trade in Safavid Iran: Silk for Silver, 1600-1730*. Cambridge Studies in Islamic Civilization. New York: Cambridge University Press.
- Pacione, M. 2001. *Urban Geography, a Global Perspective*. London: Routledge.
- Penn, A. 2002. *Principles of spatial morphology: Space syntax measures* (Hand out of MSc. AAS). London: Bartlett, UCL.
- Potts, D. T. A. 2012. *Companion to the Archaeology of the Ancient Near East*. Malden, Mass: John Wiley & Sons.
- Ratti, Carlo. 2004. Space Syntax: Some Inconsistencies. *Environment and Planning B: Planning and Design* 31, no. 4: 487– 499.
- Said, E. W. 1978. *Orientalism*. New York: Vintage Books.
- Salmanzadeh, C. 1976. The Impact of Agrarian Reform Measures on Village Social Structure in Rural Dezfoul, Iran, with Specific Reference to Required Developments in Extension Work. University of Reading, United Kingdom. PhD dissertation.
- Salmanzadeh, C. and Jones, G. E. 1979. An Approach to the Micro Analysis of the Land Reform Program in Southwestern Iran. *Land Economics*, 55, 108-127.
- Steadman, Philip. 1983. Architectural Morphology: An Introduction to the Geometry of Building Plans. London: Pion.
- White, Hayden. 1987. *The Content of the Form: Narrative Discourse and Historical Representation*. Baltimore, London: Johns Hopkins University Press.
- White, Hayden (1975) *Metahistory: The Historical Imagination in Nineteenth-Century Europe*. John Hopkins University Press.
- Wirth, E. 1974. Zum Problem des Bazars (suq, Charsi), *Der Islam*, 51, 1974; p. 203-260 and 1975, p. 6-46
- Wittfogel, Karl August. 1957. *Oriental Despotism: A Comparative Study of Total Power*. New Haven, CT: Yale University Press.
- Yarshater, E., ed. 1983. *The Cambridge History of Iran: Volume 3, The Seleucid, Parthian and Sasanid Periods, Part 1: Seleucid, Parthian and Sasanian Periods*. Cambridge: Cambridge University Press, 1983.